

ولایت این را بہمین نام خوانند کہ علم است صاحب ناصری گوید بہین لغت در موحدہ  
 و استعمال این در فارسی زبان درست گذشت و بحوالہ برہان ذکر معنی سوم کردہ  
 باشد کہ ترجمہ نامی ندارد (اردو) پاکلی گوید کہ اصل این لغت (بالا خانہ) بودہ  
 بقول آصفیہ اسم موثقہ ایک قسم کی خداداد تبدیل و تصحیف شدہ و ذکر معنی چہارم  
 و ٹڈون کی ڈولی - پیس - نفس - محافہ (ناسخ) ہم کند و فرماید کہ خاقانی این را بمعنی  
 (س) ایسے گرت ہین ہم کہ نہ اہین گے شریک شرفہ بالا خانہ آورد صاحب جامع ہمزبان  
 تا بوت ہی نچاہے ہم کو نہ پاکلی پڑ برہان در ہر چہار معنی - صاحب سوید بجا  
 پاکلانہ اصطلاح - بقول برہان پاکان ز فائگو یا تصدیق معنی اول کند و بحوالہ  
 فارسی بروزن آشیانہ (۱) بام بلند و (۲) دیکھ شرفناہ تصدیق معنی دوم - خان آرزو  
 خانہ و (۳) شروع و رغلا و و کردن و (۴) در سراج بند کر ہر چہار معنی بیان کردہ برہان  
 پانگ ترازو - صاحب جہانگیری بر معنی دوم بند کر قول رشیدی گوید کہ معنی دوم عرفہ  
 قانع (کمال اسمعیل ۱۵) ترجمہ پاکلانہ دیدہ درست است نہ دیکھ و فرماید کہ پاکلانہ  
 بدون جہد پڑ این چند قطرہ خون کہ محل وفای محقق آنست مولف عرض کند کہ ما  
 تست پڑ (خواجہ شمس الدین محمد درکافی ۱۵) حقیقت این را برہانگانہ بیان کردہ ایم  
 مشبکات برواق سپہر چہ روزہ پڑ پاکلانہ کہ ہو متحدہ و کاف عربی گذشت و این را  
 ایوان تست پنجرہ پڑ صاحب رشیدی ہم مبدل آن و انیم چنانکہ استب و استپ  
 ذکر معنی اول کردہ گوید کہ عرفہ باشد نہ دیکھ و کند و کند عجب آنست کہ بہین سند کمال

را کہ بالاند کو رشید بعض محققین فارسی برآ	و معنی لفظی این لائق باد و کنایہ از عرفہ کہ باد
بالگاہ ہم آورده اند کہ بموحدہ گذشت و	از ان داخل خانہ می آید و باو گاہ بجایش
در انجا بالگاہ را بموحدہ نقل کرده اند و	گذشت و بمعنی سوم مرکب است از پال کہ
درینجا بہ بامی فارسی با بجد این بمعنی اول	بمعنی صاف و پاک گذشت و گاہ افادہ معنی
است از (بالا خانہ) کہ الف چہارم حذف	لیاقت و قابلیت کند پس معنی لفظی این کیا
مشد و موحدہ بہ بامی فارسی و خانی مجہد بہ کاف	صاف و پاک و ازندہ و کنایہ از وقتی و موسمی کہ
فارسی بدل گردید چنانکہ استب و استب	آغاز و رو کردن غلہ در ان شود و بمعنی سوم
و فرسخ و فرسنگ و بمعنی دوم مجاز آن کہ	مجاز معنی اول باشد کہ پانگ ترازو ہم
عرفہ ہم بالامی خانہ می باشد و بارشیدی	ببند باشد از زمین مثل بالا خانہ و برای
و خان آرزو اتفاق داریم کہ بمعنی دوم	معنی سوم و چہارم مشتاق سند استعمال
عرفہ است نہ دریکہ کہ عرفہ خورد از وریچہ	می باشیم و باعتبار صاحب جامع کہ محقق
و پیچہ های آہنی بخرہ را ماند کہ برای رو	اہل زبان است این را جا دادہ ایم و بدو
و ہوا اکثر بالامی وریچہ و در و دیوار قائم	سند ہم این معنی را تسلیم کنیم (۱) و دیگر
کنند۔ صاحب منتخب عرفہ را پر و اردہ فارسی	بالا خانہ (۲) و دیگر باو گاہ صاحب آصفیہ
زبان گوید و ہمین را فارسیان پر و اردہ نامند	لے عرفہ پر وریچہ اور جہر و کافر مایا ہے اور
و جا دارو کہ این را مبدل باو گاہ گیریم کہ	ہماری را سے میں صحیح ترجمہ جہر و کا ہے
و ال مہلہ بدل شد بہ لام چنانکہ و غ و لغ	نہ وریچہ (۳) فصل کاٹنے کا آغاز۔ وقت

مذکر (۴) و یکپو پانگ - (رووی سه) از خرپالنگ آنجای رسیدم

**پالنگ** اصطلاح - بقول برهان بروزن که همی پوزو چینی می خواهم واسپ تازی پوزو

شالنگ (۱) کفش و پافزار چرمی و (۲) ویکه و بواله رشیدی ذکر معنی سوم هم کرده صاحب

کوچک که بیک چشم از آن نگاه کنند - صاحب مویذی فرماید که بهمان پانگ که مسطور شد

چنانگیری بذکر معنی اول گوید که در فرہنگ ہندوستان (یعنی اول و دوم) صاحب جامع بذکر معنی اول

بالیک بکسر لام و بتحتانی عوض نون و کان تازی گو نسبت معنی دوم گوید که سوراخ دریچہ باشد

کاف فارسی آید - صاحب رشیدی بذکر معنی خان آرزو در سراج گوید که ظاہر آنست که

اول ذکر فرہنگ ہندوستان ہم کند و فرماید کہ بضم لام معنی پانگہ باشد و بجز کفش را نیز

در سروری بفتح لام و سکون نون و کاف فارسی گفته باشند و معنی دریچہ بالیک بہ تحتانی عوض

آورده و اکثری بہ تحتانی ہم گفته اند و نسبت معنی نون باشد کہ بیک چشم از آن نظر توان کرد

فرماید کہ پافزار و (۳) پایتاہ ہر دورا گویند مولف عرض کند کہ نسبت معنی اول و

تیزی فرماید کہ صحیح بضم لام و نون ساکن است سوم با خان آرزو اتفاق داریم کہ لنگ پانگ

معنی سوم چنانکہ در فرہنگ سامانی نوشته است بہمان پایتاہ باشد و بجز کفش پانگنی را

ناصری بذکر معنی اول گوید کہ اصل این پانگ ماند و معنی دوم مبتدل پانگ معنی پیش

است یعنی پاکش بہ پانگ معنی کشیدن آید و کہ گذشت چنانکہ آشپوش و اسپتول و پانگ

فرماید کہ از ہندوستان سہوشدہ کہ بہ تحتانی آورد مبتدل - پانگ کہ اسم جامد است برین

و ذکر معنی دوم کرد گوید کہ (۴) یعنی پای لنگ نیز معنی و اشارہ این بر پانگ کرده ایم و

یعنی حقیقی است یعنی لنگ در پاوارندہ کند کہ ما بر بالو کہ بہ بامی موقدہ گذشت صراحت  
اسم فاعل ترکیبی (آردو) (۱) دیکھو یا آواز ماخذ این کردہ ایم و ہمان اصل است و این  
(۲) دیکھو یا لکانہ کے دوسرے معنی (۳) متبدل آن ہجوں سب و اسب (آردو) دیکھو  
دیکھو یا تیا بہ (۴) لنگڑا۔ بالو۔ آرخ۔

پالو اصطلاح۔ بقول برہان بروزن پالو اسہ اصطلاح۔ بقول برہان بروزن  
خالو د اہنامی سخت مانند عدس کہ از اعضا شاہ کاسہ غم و اندوہ و تاسہ و تلواسہ۔ صام  
آومی برمی آید و بعربی ٹولوں می گویند صام سرودی بوالہ تحضیکہ معنی بالاکوید کہ در اکثر نسخ  
بہانگیری گوید کہ این وانہ باورد نہ کند و پختہ بتامی قرشت آمدہ مولف عرض کند کہ بعض  
شود و بہین را آرخ و رخ نیز گویند و در معاصرین عجم گویند کہ بہین اصل است و انچہ  
بعضی ولایات فارس عراق عجم گوگ ہم خوانند بہ نوقانی اول می آید متبدل این چنانکہ عجم  
و ترکی کوینگ و بزبان تبریز سکلیل و بہند و تخم و اللہ اعلم بحقیقہ الحال و درین شک  
مسا (شمس فخری ۵) برویت ہر کہ روشن نیست کہ درین ہر دو یکی اصل است و دیگری  
نیست چشمش و ابو مقلہ بچشمش و رچو پالو پو متبدلش پس خیال معاصرین عجم درست می نہا  
صاحبان سروری و رشیدی و انند و ناصری (آردو) غم۔ اندوہ۔ مذکر۔ دیکھو بند کے  
ذکر این کردہ اند۔ خان آرزو در سراج گوید اہوین معنی۔

کہ بہ بامی تازی ہم گذشت و بعضی گویند کہ پالوانہ اصطلاح۔ بقول برہان بانون  
صحیح بہ بامی فارسی است مولف عرض بروزن کارخانہ (۱) مرغی است سیاہ و

کوچک که پیوسته در پرواز باشد و چون بنشیند در اصل پالاولان بود که الف آن حذف شد  
 نتوانست برخاست و آنرا (باد خورک) هم میگویند از جهت تخفیف و بندگرمی اول گوید که این  
 و بعضی گویند ابابیل همان است و در ۲۳ تشری با تصحیف پالوایه باشد که به تحتانی عوض نون  
 راهم گفته اند. صاحب جهانگیری می فرماید که می آید و آنکه شمس فخری بنون قافیه کرده  
 مراد پالوانست که مرقوم شد. صاحب قایل اعتماد کلی نیست تصحیفات بسیار دارد  
 سروری بندگرمی اول گوید که در تحفه پالوایه مولف عرض کند که با حقیقت این معنی  
 بیامی حطی ششم آمده و گفته که اورا پیلوایه هم اول بر (بالوانه) بیان کرده ایم که بوخده  
 گویند اما شمس فخری بازمانه قافیه کرده و در گذشت و این مبدل آنست چنانکه تب  
 رساله میرزا بنون و بیامی حطی هر دو آمده و در و تب و پالوایه را که به تحتانی می آید مبدل  
 فرسنگ بیامی تازی. صاحب رشیدی و نیم چنانکه بالوایه به موخده و تحتانی هم مبدل  
 گوید که مراد پلوایه و فرماید که بیامی موخده بالوانه بوخده و نون است و اشاره اش  
 هم. صاحب ناصر می هم ذکر این کرده و صاحب بر بالوانه کرده ایم و نسبت معنی دوم صراحت  
 مویده (مطبوعه نوکشور) گوید که مراد پالوانه کامل بر پالاولان کرده ایم و معنی سوم بیان  
 و همان بالوان که گذشت و قبیل (۳) شراب کرده مویده تصرف مطیع نوکشور می نماید که  
 و بگویند ادوات بابای فارسی ذکر معنی اول کند و نسخ قلمی یافته نمی شود (ا) (دو) (۱)  
 و در دیگر نسخ قلمی ذکر معنی سوم نیست. خان دیکهو بالوانه (۲) دیکهو بالوان -  
 آند در سراج بندگرمی دوم گوید که این پالوایه اصطلاح. بقول برهان بابای

حلی بروزن چارخایه پرستوک باشد صاحب (ب) پالوون آسودمانی پالودن است  
 رشیدی ذکر این کرده گوید که بنون عوض تختانی هم بمعنی صاف کروارغل و غش پاک ساخت صاف  
 آندہ خان آرزو در سراج بهمین را صحیح سروری از ناصر خسرو سند آورده (س) اگر  
 واندو بالوانه را تصحیف می شمارد و آنچه بر نخواهی گاهی بیشتر آلوده و ز جهل جان و زود  
 بالوایه بوده اول گذشت آنرا صحیح می چند باید بیایدت پالو و پز (ب) بقول برهان  
 مولف عرض کند که ماخذ این را بر بالوانه بروزن آسودن بمعنی (ا) صاف و پاک کردن  
 بیان کرده ایم که بوده و نون گذشت و روشن گردیدن و صاف گردیدن از کدورتها  
 بالوایه را که بوده و تختانی گذشت مبدل و (۲) خلاص شدن و نجات دادن و (۳)  
 آن قرار داده ایم و در اینجا بهمین قدر کافی است افزون و زیاد گشتن و بزرگ شدن و بزرگ  
 که این مبدل پالوانه است که نون تختانی گردانیدن - صاحبان سروری و رشیدی  
 بدل شد چنانکه ادرج و اویج و آنچه صاحب بر صاف کردن قانع - صاحب ناصری بذر  
 موی پالوایه به تختانی عوض نون را صحیح دانند پاک و صاف کردن گوید که مصدر این پالایش  
 جمعی بران ندارد و ماخذ بیان کرده ما که است که ضد آلایش باشد صاحب موی  
 بر (بالوانه) به موقده اول و نون ششم گذشت گوید که صافی و روشن شدن از کدورتها  
 تا سید خیال ما و تروید خان آرزومی کند صاف کردن و خلاص شدن و کردن صاحب  
 (ارو) و بگو پالوانه ادر بالوانه - بگر که مشتق معاصر است بذر که معنی اول و  
 (الف) پالوو (الف) بقول برهان بروزن سوم - معنی دوم را داخل معنی اول کند و گوید

<p>از کدورتها خلاص شدن و نجات و ادن باشد پالیدن باشد صاحب نامصری بی خبر است          و صراحت مزید کند که کامل التشریح است از قواعد فارسی که پالایش را مصدر پالودن          و مضارعش این پالاید. صاحب موار و ویر می و اند معنی میاید که این در اصل مصدر          معنی متفق با برهان و پالایش و پالاش را حاصل لازم است فارسیان در محاوره خود معنی          بالمصدر گفته مولف عرض کند که اسم مصدر متعدی هم استعمال کردند و معنی اول این          هم همان پال است که بجایین اند که در شد فارسی اصل است و حقیقی معنی دوم هم من وجه          از این زیادت و او بعد اسم مصدر با عا است باز آن که خلاص شدن از کدورت است          مصدر و آن مرکب کردند و دیگر در میان و معنی آن همان پاک و پاک شدن و لیکن          و کلمه انقسمت یافتی کنند چنانکه برومن معنی سوم را هیچ تعلق قیاسی ازین مصدر          و تنوند و مضارع این پالود است به بضم نیست بلکه با پالانیدن تعلق دارد که اسم          لام و فتح و ال جمله صاحب بحر قساح کرد که مصدرش پالان گیریم پس اندانیم که فارسیان          پالاید را مضارع نوشتند و خیال نکردند که آن چگونه انقسمت نصرت کرد و انداگرند استعما          مضارع پالانیدن است و صاحب موار و پیش می شد تصفیه آن می کردیم بعضی مضارع          خلط کرد که پالایش و پالاش را حاصل بالمصدر هم گویند که (م) یعنی آوینتن هم مولف          این دانست و ما بر پالای صراحت کرده ایم معنی کند که چیزی را که پاک و صاف کنند          که حاصل المصدر این پالودگی است و پالایش از اکثر می آویزند و از همین خیال معنی          حاصل بالمصدر پالانیدن و پالاش حاصل بالمصدر آوینتن پیدا کرده باشد و ما اشاره این</p>	<p>از کدورتها خلاص شدن و نجات و ادن باشد پالیدن باشد صاحب نامصری بی خبر است          و صراحت مزید کند که کامل التشریح است از قواعد فارسی که پالایش را مصدر پالودن          و مضارعش این پالاید. صاحب موار و ویر می و اند معنی میاید که این در اصل مصدر          معنی متفق با برهان و پالایش و پالاش را حاصل لازم است فارسیان در محاوره خود معنی          بالمصدر گفته مولف عرض کند که اسم مصدر متعدی هم استعمال کردند و معنی اول این          هم همان پال است که بجایین اند که در شد فارسی اصل است و حقیقی معنی دوم هم من وجه          از این زیادت و او بعد اسم مصدر با عا است باز آن که خلاص شدن از کدورت است          مصدر و آن مرکب کردند و دیگر در میان و معنی آن همان پاک و پاک شدن و لیکن          و کلمه انقسمت یافتی کنند چنانکه برومن معنی سوم را هیچ تعلق قیاسی ازین مصدر          و تنوند و مضارع این پالود است به بضم نیست بلکه با پالانیدن تعلق دارد که اسم          لام و فتح و ال جمله صاحب بحر قساح کرد که مصدرش پالان گیریم پس اندانیم که فارسیان          پالاید را مضارع نوشتند و خیال نکردند که آن چگونه انقسمت نصرت کرد و انداگرند استعما          مضارع پالانیدن است و صاحب موار و پیش می شد تصفیه آن می کردیم بعضی مضارع          خلط کرد که پالایش و پالاش را حاصل بالمصدر هم گویند که (م) یعنی آوینتن هم مولف          این دانست و ما بر پالای صراحت کرده ایم معنی کند که چیزی را که پاک و صاف کنند          که حاصل المصدر این پالودگی است و پالایش از اکثر می آویزند و از همین خیال معنی          حاصل بالمصدر پالانیدن و پالاش حاصل بالمصدر آوینتن پیدا کرده باشد و ما اشاره این</p>
---	---

بر معنی چهارم پالا کرده ایم و از معنی سوم و برای معنی دوم از (شمس فخری ۱۷۷) ز پرده  
 پالوده که می آید تصدیق نمی می شود. زجا پیش رادق غیبی پو هبایت نو به نیروی  
 (ارو) (۱) صاف و پاک هونا. صاف تیغ پالوده پو (علیم سنائی ۱۷۷) ز را آلوده کم  
 و پاک کرنا (۲) خلاص هونا. نجات پانا. عیار بود پو ز پالوده پاکد ار بود پو صاحب  
 نجات دینا (۳) زیاده هونا. بزرگ هونا. رشیدی برای معنی چهارم از مولوی معنوی  
 زیاده کرنا. بزرگ قرار دینا (۴) لشکانا. سند او (۵) از شهنشاهان مه پالوده است  
**پالوده** اصطلاح. بقول برهان بروزن بهار بر معنی اول و دوم قانع و صاحب موید  
 آلوده (۱) معروفست و آن چیزی باشد که ذکر معنی اول و سوم کرده صاحب جامع همزبان  
 از نشاسته پزند و با شربت قند خورند و عرب برهان مولف عربی کند که اسم مفعول است  
 آن فالووج و (۲) پاک و صاف کرده شده از مصدر پالودن و همه معانی بالا از معانی  
 از غش و (۳) بمعنی کفه ترازو هم آمده صاحب مصدر پالودن تعلق دارد مخفی مباد که آنچه  
 جهانگیری همزبان برهان و صاحب رشیدی صاحب رشیدی مصرع مولوی معنوی را  
 بذكر معنی اول و دوم گوید که (۴) بمعنی خلاصه برای معنی چهارم سند آورده ما آنرا تعلق  
 و برگزیده هم آمده لیکن راجع بمعنی صاف بمعنی دوم کنیم که (مه پالوده) در آن بمعنی  
 کردن صاحب سروری برای معنی اول روشن کرده ماه است و با معنی اول مصدر  
 از انوری سند آورده (۱۷۷) زانکه پالوده پالودن تعلق دارد و از مجر و پالوده درین  
 سرگوست و امتحانش کن و فرو پالای مصرع معنی خلاصه و برگزیده پیدا نیست و



<p>ضرورت ندارد کہ معنی چہارم قائم کنیم (اردو) <b>پالوودہ فروش</b> استعمال - بقول انند</p> <p>(۱) فالوودہ (دیکھو برگ پالوودہ) (۲) پاک و صاف معروف مولف عرض کند کہ آنکہ پالوودہ</p> <p>کیا ہوا۔ مصدر پالوون کے تمام معانی منقولی را بفروش می دہد۔ اسم فاعل ترکیبی است</p> <p>پر شامل (۳) پڑا۔ بقول آصفیہ - اسم مذکر۔ (اردو) فالوودہ بیچنے والا۔</p> <p>پلہ ترازو۔ کفہ (۴) خلاصہ - برگزیدہ۔</p>	<p>پالوودہ بند اصطلاحات - بقول انند و بہار و موتید یعنی از بدی گم گشت و پاک شد مولف</p> <p>بفتح موحدہ مراد پالوودہ پڑو پالوودہ فروش عرض کند کہ ماضی مطلق پالوودہ گشتن یعنی صاف</p> <p>(ظاہر و حیدر) چون خون شہد پالوودہ گرو و پاک شدن از غمش و لیکن استعمال این</p> <p>ترتیب در و تلخ بیند چو پالوودہ بند مولف مصدر مرکب از نظر مانگد گشت مشتاق بند</p> <p>عرض کند کہ اسم فاعل ترکیبی است و موافق استعمال می باشیم کہ معاصرین عجم بزبان ہند</p> <p>تیس (اردو) فالوودہ بنائے والا۔ فالوودہ و دیگر محققین ساکت (اردو) گدورتون</p> <p>پکائے والا۔</p>
<p>پالوودہ پیر اصطلاح - بقول بجزیدیل - پالوودہ پیر</p> <p>معروف مولف عرض کند کہ آنکہ پالوودہ می پزند را انند مراد و پاک غمز (خواجہ نظامی) (۵)</p> <p>دورست کند۔ اسم فاعل ترکیبی است (ظہری) شدہ از پند آن پیر پالوودہ مغز و ہر اسان</p> <p>(۵) شہد را غربال کروم و در طلب و دنگی پالوودہ پزند از کار آن پامی لغز پو مولف عرض</p> <p>پیدائند (اردو) دیکھو پالوودہ بند۔ کند کہ اسم فاعل ترکیبی است و موافق</p>	<p>پالوودہ پیر اصطلاح - بقول بجزیدیل - پالوودہ پیر</p> <p>معروف مولف عرض کند کہ آنکہ پالوودہ می پزند را انند مراد و پاک غمز (خواجہ نظامی) (۵)</p> <p>دورست کند۔ اسم فاعل ترکیبی است (ظہری) شدہ از پند آن پیر پالوودہ مغز و ہر اسان</p> <p>(۵) شہد را غربال کروم و در طلب و دنگی پالوودہ پزند از کار آن پامی لغز پو مولف عرض</p> <p>پیدائند (اردو) دیکھو پالوودہ بند۔ کند کہ اسم فاعل ترکیبی است و موافق</p>
<p>پالوودہ پیر اصطلاح - بقول بجزیدیل - پالوودہ پیر</p> <p>معروف مولف عرض کند کہ آنکہ پالوودہ می پزند را انند مراد و پاک غمز (خواجہ نظامی) (۵)</p> <p>دورست کند۔ اسم فاعل ترکیبی است (ظہری) شدہ از پند آن پیر پالوودہ مغز و ہر اسان</p> <p>(۵) شہد را غربال کروم و در طلب و دنگی پالوودہ پزند از کار آن پامی لغز پو مولف عرض</p> <p>پیدائند (اردو) دیکھو پالوودہ بند۔ کند کہ اسم فاعل ترکیبی است و موافق</p>	<p>پالوودہ پیر اصطلاح - بقول بجزیدیل - پالوودہ پیر</p> <p>معروف مولف عرض کند کہ آنکہ پالوودہ می پزند را انند مراد و پاک غمز (خواجہ نظامی) (۵)</p> <p>دورست کند۔ اسم فاعل ترکیبی است (ظہری) شدہ از پند آن پیر پالوودہ مغز و ہر اسان</p> <p>(۵) شہد را غربال کروم و در طلب و دنگی پالوودہ پزند از کار آن پامی لغز پو مولف عرض</p> <p>پیدائند (اردو) دیکھو پالوودہ بند۔ کند کہ اسم فاعل ترکیبی است و موافق</p>

قیاس (آردو) دیکھو پاک مخزن۔ **پالوس** اصطلاح۔ بقول مؤید جهان بالوس

**پالودی** بقول انڈیکوالہ فرنگی است کہ در موقدہ یعنی کانور منشوش گذشت

بکسر ال بی نقطہ جائے کہ از پوست گوسپند و قیل باشین معجم مولف عرض کند کہ سبدل

سازند مولف عرض کند کہ اسم جامد فارسی (بالوس) کہ در موقدہ گذشت همچون اسب

زبان باشد و من وجہ موافق قیاس یعنی منسوخ و اسب و سرات است **پالوزہ** بقول مؤید

بصاف و پاک و کنایہ از پوسٹین کہ چرم راصا ویکھو بالوس۔

و پاک کردہ درست می کنند و لیکن بدون بند **پالوسہ** اصطلاح۔ بقول مؤید

استعمال این را تسلیم نہ کنیم کہ دیگر سبہ محققین فرنگی بضم لام و فتح سین ہلہ عم و اندودہ و مرض

ازین ساکت و معاصرین معجم بزبان ندارند و فرماید کہ آنرا بالواسہ ہم گویند مولف عرض

(آردو) دیکھو برغان۔ کند کہ بالواسہ بجایش گذشت و اما بالواسہ را

**پالوزہ** اصطلاح۔ بقول انڈیکوالہ فرنگی سبدلش قرار دادہ ایم کہ بجایش می آید و لیکن

فرنگی بضم لام و فتح زای ہوز و سکون باہمان درینجا ہمین قدر کافی است کہ این محقق

بالوست کہ بجایش گذشت مولف عرض است چنانکہ راہ ورہ (آردو) دیکھو بالوس

کند کہ اگر سندا استعمال این بدست آید اسم پالوش **پالوش** اصطلاح۔ بقول برغان بروز

جامد فارسی زبان دانیم۔ معاصرین معجم بزبان آغوش کانور منشوش را گویند و با سین بی نقطہ

ندارند و دیگر محققین فارسی زبان ازین ساکت ہم۔ صاحب سروری ہم ذکر این کردہ (شمس) (آردو) دیکھو پالو۔

نخری (۵) حسودار بنو و با تو خالص اندر ہر

<p>عجب مدار که ویژه نیاید از پالوش و صاحب شد است و صاحب ناصر که هم این را      مویذ گوید که همان پالوش است که بود اول مراد پالوان گوید مولف عرض کند      بجایش گذشت مولف عرض کند که همین که خان آرزو در سراج آنچه نوشته با نقلش      لغت در موقده به سین جمله عوض شین مجسمه بر پالوان کرده ایم و اشاره پالوان هم و      به همین معنی گذشت در اینجا همین قدر کافی است این مختلف پالوان باشد که بجایش گذشت      که این متبدل آنست چنانکه تب و تب کستی (آردو) و یکپو پالوانه -</p>	<p>مویذ گوید که همان پالوش است که بود اول مراد پالوان گوید مولف عرض کند      بجایش گذشت مولف عرض کند که همین که خان آرزو در سراج آنچه نوشته با نقلش      لغت در موقده به سین جمله عوض شین مجسمه بر پالوان کرده ایم و اشاره پالوان هم و      به همین معنی گذشت در اینجا همین قدر کافی است این مختلف پالوان باشد که بجایش گذشت      که این متبدل آنست چنانکه تب و تب کستی (آردو) و یکپو پالوانه -</p>
<p>کشتی (آردو) و یکپو بالوس اور بالوش - <b>پالهنگ</b> اصطلاح - بقول برهن یعنی  <b>پالونه</b> اصطلاح - بقول برهان بر وزن پالاهنگ است که بجایش گذشت صاحب      و آردو یعنی پالوانه است که ترشی پالا باشد جهانگیری ورشیدی و سروری و مویذ و بیاض      صاحب جهانگیری هم ذکر این کرده (حکیم خاقانی و انند و سراج هم ذکر این کرده اند) فخر      (ه) برمی که ریخت بخت به پالونه مژه و یا و گرگانی (ه) نه از زر ساختم استام تنگت و      خیال انس رسان تومی خورم و (وله ه) کوز ابریشم فسار و پالهنگت و (حکیم اسدی      گز نه جانم آهین بودی ز راه آتشین و دیده چون (ه) بهر جامی از اسپ گذار جنگ و همیشه      پالونه آهن فرو پالومی و صاحب رشیدی این همان دار با پالهنگ و مولف عرض      در اصوات پالوان و پالوان گفته صاحب کند که ما حقیقت این بر پالاهنگ بیان      سوری هم ذکر این کرده (جمال الدین عبدالرزاق کرده ایم و صراحت ماخذش هم و در اینجا      (ه) دیده پالونه سرشک امل و طبع پیانه عذاب همین قدر کافی است که این مختلف آنست</p>	<p>کشتی (آردو) و یکپو بالوس اور بالوش - <b>پالهنگ</b> اصطلاح - بقول برهن یعنی  <b>پالونه</b> اصطلاح - بقول برهان بر وزن پالاهنگ است که بجایش گذشت صاحب      و آردو یعنی پالوانه است که ترشی پالا باشد جهانگیری ورشیدی و سروری و مویذ و بیاض      صاحب جهانگیری هم ذکر این کرده (حکیم خاقانی و انند و سراج هم ذکر این کرده اند) فخر      (ه) برمی که ریخت بخت به پالونه مژه و یا و گرگانی (ه) نه از زر ساختم استام تنگت و      خیال انس رسان تومی خورم و (وله ه) کوز ابریشم فسار و پالهنگت و (حکیم اسدی      گز نه جانم آهین بودی ز راه آتشین و دیده چون (ه) بهر جامی از اسپ گذار جنگ و همیشه      پالونه آهن فرو پالومی و صاحب رشیدی این همان دار با پالهنگ و مولف عرض      در اصوات پالوان و پالوان گفته صاحب کند که ما حقیقت این بر پالاهنگ بیان      سوری هم ذکر این کرده (جمال الدین عبدالرزاق کرده ایم و صراحت ماخذش هم و در اینجا      (ه) دیده پالونه سرشک امل و طبع پیانه عذاب همین قدر کافی است که این مختلف آنست</p>

کامل التصریف باشد و پاکد مضارع این	(ارو) و یکپو پالایشنگ - *
بمعنی دیدن و جستجو کردن و صاف و پاک کردن	(الف) پالید صاحب رشیدی بر (الف)
و شدن و خلاص شدن از کدورتها. صاف	(ب) پالیدن گوید که برقیاس پالیدن
موا رو بندگرمی اول و دوم پالایش و پالش	و صاحب مویذ فرماید که معنی صافی شد کرد
را حاصل بالمصدر این گوید صاحب نواد	و افزون شد کرد و (ب) بقول برهان معنی
بندگرمی اول می فرماید که صاحب برهان معنی	(۱) جستجو و فحش نمودن و (۲) صاف و پاک
بمعنی پروردن هم مولف	کرون صاحب جهانگیری بندگرمی اول گوید
عرض کند که اسم مصدر این همان پال بمعنی	که (۳) دیدن هم صاحب رشیدی بر معنی
که بجای خود گذشت فارسیان بقاعده	اول قانع صاحب ناصری ذکر هر سه معنی
خود تهمتانی معروف بروز یا ده کرده باطلا	کرده و صاحب سروری و بهار بر معنی اول
مصدر آن مرکب کردند و مصدری ساختند	تقاعد کرده و صاحب مویذ بذكر صاف کردن
که معنی حقیقی آن صاف و پاک شدن است	گوید که (۴) بمعنی افزون شدن و (۵) بزرگ
و معنی متعدی یعنی صاف و پاک کردن. تصریف	شدن و کردن هم - خان آرزو در سراج
که بعضی مصادر لازم را هم بمعنی متعدی	بندگرمی اول گوید که بمعنی درم پالتوون و
استعمال کرده اند و دیگر معانی بیان کرده	پالایشیدن است نه پالیدن و صاحب
محققین را بدون سند استعمال تسلیم کنیم	بجامع ذکر معنی اول و دوم و سوم فرموده
و معنی دوم و سوم را باعتبار نامری که صاحب	صاحب بکر که محقق مصادر است می فرماید که

زبان است مجاز معنی اول تو انیم گفت جهان را سراپای پالیده ام و بفضول و بشر  
 و لیکن هیچ تعلق مجازی با معنی اول ندارد چون تو کم و یدہ ام و صاحب موید ذکر معنی  
 و تسامح صاحب ناصری می نماید که اکثر نقل اول و دوم و سوم کرده مولف عرض  
 قول برهان می کند و نسبت معنی ششم عرض کند که شک نیست که این اسم مفعول است  
 میشود که از اسم مصدر بندی وضع شده به همه معانی متعدی پالیدن و زیادت  
 و بدون سند استعمال مجرب بر قول بهار مغزس پای معنی ماضی مطلقش هم دور شعر سراج الدین  
 تسلیم نکند و نسبت حاصل بالمصدر این معنی مستعمل است نه معنی مفعول - تسامح  
 میشود که با برپالای صراحت کرده ایم که پاش سروری سکندری خورد که این را پالید  
 است صاحب موارد سکندری خورد که (تفحص کرده شده) نوشت و برای آن معنی  
 فرق در حاصل بالمصدر پالیدن و پالایدند بالامیش کرد و حق آنست که بر معنی شعر  
 نکرده (آردو) (۱) جستجو کرنا (۲) صاف و غور نکرد معنی سباده که معنی دوم مجاز معنی اول  
 پاک ہونا - کرنا (۳) دیکھنا (۴) زیادہ ہونا (۵) است اگر چه پالیدن بمعنی خلاصہ کردن نیاید  
 بزرگ ہونا - بزرگ کرنا (۶) پالنا - (آردو) (۱) صاف و پاک اور صاف و  
 پالیدہ اصطلاح - بقول برهان (۱) صاف پاک کیا ہوا (۲) خلاصہ - بیکھوار و نند (۳)  
 کرده و صاف شدہ و (۲) خلاصہ و (۳) افزودہ زیادہ کیا ہوا - بڑا یا ہوا (۴) ڈھونڈا ہوا -  
 و (۴) جستجو کرده و تفحص نموده صاحب سروری پالینر اصطلاح - بقول برهان بر وزن  
 بر معنی چهارم قانع (سراج الدین راجی) (۵) کار نیز (۱) بمعنی باغ و بوستان و کشتزار

باشد عموماً و (۲) خربزه زار و خیار زار و بند و خیار زار و امثال آن اطلاق کنند. فان آرزو  
 وانه زار را گویند خصوصاً صاحب جهانگیری در سراج بحوالہ قوسی می فرماید که در اصل بمعنی  
 بزرگ برد و معنی برانی معنی اول اسناد ذیل مطلق کشت زار چنانکه بوستان است و  
 پیش می کند (فروسی ۱۷) یکی دختر می دارد کشت زار خربزه و خیار خصوصاً مولف  
 آن ناچار و بیبالا چو سر و بر رخ چون نگار عرض کند که مرکب است از پاپ یعنی خودش  
 شبنم و بیند پسند آیدش و بیالیز سر و بلند و لیز امر حاضر لیزیدن که بمعنی لغزیدن و آینه  
 آیدش و (وله ۱۷) بگستر و کافور بر جامی مشک می آید پس این اسم مفعول ترکیبی است  
 کل ارغوان شد بیالیز خشک و صاحب بمعنی (پالغزیده) و کنایه از زمینی که از نرمی  
 سروری بزرگ برد و معنی برای معنی دوم از حکیم آن پالغز و کنایه باشد از بستان و کشت زار  
 لامی جرجانی سند آورده (۱۷) بازار زنگ خربزه و امثال آن که زمینش بنایت نرم  
 از چون کلبه بزار و پالیز بوی او چون خانه می باشد (اردو) (۱) باغ - مذکر - کبیتی  
 عطار و (ادیب صابر ۱۷) پالیز میان پای موتث (۲) خربزون یا کپرون و غیره  
 اورا و پیوسته بخیار کشته و یدم و صاحبان کاکهت - مذکر - صاحب آصفیه نے  
 رشیدی و ناصری و موتید و جامع هم ذکر این فالیز فرمایا ہے (فارسی) اسم موتث  
 کرده صاحب جامع گوید که درین روزها (۱) لغوی معنی کشت زار - بلخ و بستان  
 تنها بستان را گویند بهار بزرگ این گوید که فالیز (۲) خربزون کاکهت - گلژی - کپری  
 مبدل است و در عرف حال بر خربزه زار تر بوز کاکهت -

<p>اصطلاح (الف) بتوں عرض کنند کہ از قبیل باغبان است کہ کلید بان</p>	<p><b>(الف) پالیزبان</b></p>
<p>برمان (۱) باغبان بہستان کا افادہ معنی فاعلیت و می فظ کنند و در (ب)</p>	<p><b>(ب) پالیزوان</b></p>
<p>دو ہفتان و نگاہد ارندہ فالیزو (۲) نام صوتی موخدہ بدل شدہ و او چنانکہ آب و آو معنی</p>	<p>است از موسیقی صاحب جہانگیری الف و ب</p>
<p>اول اصل است ذنی دوم مجاز آن یکی از معانی</p>	<p>را بہر دو معنی بالا گفتمہ (منوچہری ۱۰) دین زندہ</p>
<p>عجم گوید کہ این نو انخصوص است برای</p>	<p>بر چنگہای سفیدیان پالیزبان پوزان زندہ بر</p>
<p>بغبانان کہ وقت صبح چون آب از چاہ بیکند</p>	<p>نایہای لوریان آزاد وار پوز صاحب ریشی</p>
<p>در الوقت ابن نوامی زندہ نسبت معنی</p>	<p>بذکر ہر دو لغت بر معنی دوم قانع و فرما بد کہ</p>
<p>سوم معنی می شود کہ مجاز معنی دوم باشد</p>	<p>این نو اساختہ پالیزبانی بودہ صاحب سروری</p>
<p>(اردو) الف و ب (۱) باغبان - مالی - پوز</p>	<p>بذکر (الف) برای بہر دو معنی از شاعر سند</p>
<p>فالیزکا محافظہ (۲) ایک را گنی کا نام فارسی</p>	<p>بود (۳) رونق پالیز رفت اکنون کہ طبل</p>
<p>مین پالیزبان ہے جس کو ہزارے صبح میں اوسو</p>	<p>نیم شب پوز بر سر پالیزبان کتر زندہ پالیزبان</p>
<p>کاتے ہیں جب کہ وہ سوٹ چلائے ہیں (۳) دیکھو طبل</p>	<p>صاحب ناصری ہمزبانہ بہار ذکر (الف) پالیک</p>
<p>اصطلاح - بقول برمان بروزن</p>	<p>بہر دو معنی و بذیل آن ذکر (ب) ہم فرمودہ باریک (۱)</p>
<p>پاتا بہ و پانچ را گویند و لغت را</p>	<p>خان آرزو بذکر ہر دو لغت می فرماید کہ بعضی نیز (۲)</p>
<p>پاسی افزا چہر میں ہم صاحب جہانگیری</p>	<p>(۳) معنی طبل ہم آوردہ اند صاحب جامع بذکر معنی اول فرماید کہ بابامی تازی یعنی پانچ</p>
<p>بذکر ہر دو لغت بر معنی دوم قانع مولف</p>	<p>صاحب سروری بذکر معنی سوم بگوئے کہ</p>

که معنی پای تابه هم که آزر الفافه نیز گویند مولف با لودن می نماید که معنی چهارمش آویختن است  
 عرض کند که بین لغت اصل است یعنی دوم و آنچه و معنی لغتی این آویخته شده و کنایه از خوش خرمای  
 بوحده گذشته متبدل این چنانکه اشاره این و مجاز برای درخت خرمای هم استعمال کرده اند  
 بعد راجع کرده ایم و معنی اول مجاز این مخصوص معنی مباد که ظاهراً این مختص پائیده می نماید که  
 با این (ارو) (۱) پایتایه (۲) و یکپو بالیکه اسم مفعول پالیدن است - دال مهله حذف  
 پالیه اصطلاح - بقول ربیع بن جراح سفرنامه شده پالیه باقی ماند و لیکن پالیدن معنی آویختن نیاید  
 ناصرالدین شاه قاجار (۱) درخت خرمای (۲) بلکه معنی چهارم پالودن آویختن است معلوم می شود که  
 خرمای - صاحب بول چال بجواله معاصرین عجم معاصرین عجم پالیدن را هم مثل پالودن معنی آویختن  
 بروخت خرمای مولف عرض کند که اگر قده اند و القدا علم بقیقه الحال (ارو) (۱)  
 لغت جدید وضع کرده معاصرین عجم از مصدر کهجور کا درخت - مذکر (۲) کهجور - خرمای - مذکر -

پام | بقول برهان (۱) بر وزن و معنی و ام است که قرص باشد و (۲) بمعنی شبیه و مانند  
 و (۳) رنگ و لون هم - صاحب ناصری صراحت فرید کند که معنی دوم و سوم قام هم می آید  
 مولف عرض کند که معاصرین عجم گویند که معنی اول اصل است و این متبدلش معنی  
 فارسی همین را سند این تبدیل قرار داده اند و معنی سوم قام است و این متبدل آن  
 چنانکه استهبان و اسپهان و معنی دوم مجاز معنی اول معنی مباد که قام هم معنی و ام آمده  
 همان متبدل و ام است و بام بوحده هم معنی اول بر معنی سومش گذشته و و ام و قام  
 اسم جامد فارسی زبان باشد (ارو) (۱) و یکپو بام کے تیسرے معنی (۲) شبیه - بقول آصف



عربی۔ اسم موثث۔ نظیر۔ مشابہ۔ مانند۔ مثال۔ شکل (۳) رنگ۔ دیکھو اوام۔

**پامال** | اصطلاح۔ بقول انندجوالہ غیاث برآوردو پو (آر دو) الف۔ پامال ہونا پ)۔

مراد پامال یعنی خراب و خوار مولف پامال کرنا۔

عرض کند کہ اسم مفعول ترکیبی است یعنی مالیدہ (الف) یا محکم و اشتن | مصدر اصطلاحی

در پای و کتایہ از چیزی صنایع و خراب شدہ (ب) یا محکم کردن | ہر دو معنی (۱) ایستادن

(ظہوری ۵) اعدا یکشم کم بین پامال حسرت با استقلال است و (۲) ارادہ مستقل کردن

انچنین پڑشاہ کام آستین افشاند دست ناز و کار می (ظہوری الف) رفت بی بنجار باد تہم

ما و (آر دو) پامال۔ بقول آصفیہ۔ فارسی۔ از خاطر غبار پو در زمین سسینہ نخل صبر یا محکم

بر باد شدہ۔ تباہ شد۔ خراب شدہ۔ نداشت پو (ولہ ۵) گروہ یا محکم ظہوری ب

(الف) پامال شدن | استعمال۔ الف سرکوی کسی پو کز سر میدان او ہر روز سر ہا

(ب) پامال کردن | خراب و صنایع شدہ رفتہ اند پو مولف عرض کند کہ معنی اول

است از بہان پامال کہ گذشت و (ب) متعنی حقیقی است و معنی دوم مجاز آن (آر دو)

آن یعنی خراب و صنایع کردن مولف عرض (الف و ب) پاؤن جمانا۔ بقول آصفیہ (۱)

کند کہ موافق قیاس است (ظہوری الف) استقلال اور مضبوطی کے ساتھ قیام کرنا

از پای مروی بخت انچنین شد م پامال پو فلک (۲) ثابت قدمی کے ساتھ رہنا۔

اگر نشود دستیار مفت دست پو (ولہ ۵) پامال (الف) پامرو | استعمال۔ بقول بہار و نند

کند عشوہ رنگین نگہانرا آن سر کہ نگاہ تو بپیرنگ (ب) پامروی | مراد پامی گذار و پامی

(۱) ایستادن

(۲) ایستادن

گوید که کنایه از مددگار است و صاحب اند پازند گذشتت - صاحب ناصری گوید که مرادش

بر (ب) می فرماید که معنی قوت پاوستگی پازند و همان پاچنگ و پاچه باشد مولف

مولف عرض کند که (الف) اسم فاعل ترکیبی عرض کند که پازند چهار معنی گذشت (۱) و یکم

است معنی دستگیر و مدد دهنده و (ب) بیای کوهلی که ترجمه آن در اردو و هجو که باشد و (۲)

مصدری معنی اعانت باشد (ظهوری ۵) کفش و پا افزار و (۳) تشکیرو (۴) نام تفسیر

شاه با پامرد شب گردیده اند و هیچ سببی و ستیاز و این مرکب می نماید از پا معنی خودش و مژه

روز نیست و (وله ۵) و تشکیرو پیش پامردی معنی خودش که واحد مژگان است و معنی ترکیبی

گردون نتوان و هر که افتاده طاق دل دیدگان این مژه پامی یا مژه پر پامی دارند و ازین

است (ارو) الف پامرد - معنی مددگار معنی ترکیبی هر چهار معنی بالا هیچ تعلق مجازی

اور (ب) پامردی - معنی اعانت اردوین است و در جزاین که کفش و پا افزار را من وجه مژه

توان گفت معاصرین عجم ازین لغت نابلد اند

پامرد اصطلاح - بقول بهار مرادش پامردی و دیگر محققین فارسی زبان و اهل زبان هم ازین

و پارسی مقابل دست مزد - صاحبان سزا سکت نظیر اعتبار صاحب ناصری که محقق

دانند و بمرسم ذکر این کرده اند مولف اهل زبان است این را اسم جامد و نیم (ارو)

عرض کند که قلب اصنافت مزد پاست مرادش و یکم پازند -

معنی بر پارسی گذشت (ارو) و یکم پارسی پامس اصطلاح - بقول برهان و جات

پامره اصطلاح - بقول اندهمان که در بفتح میم بر وزن ناکس معنی پامی بند باشد یعنی

یعنی شخصی کہ در شہر خود یا جایی دیگر بسبب امری لب پان خوردہ می بوسد و پان شمشیر را با گرفتار باشد و نتواند بطرف دیگر رفت و در اینجا مولف عرض کند کہ لغت ہندی است نیز نتواند بود۔ صاحب ناسری ذکر این بحوالہ مستعمل در فارسی۔ مفرس تو ان گفت بر پان کردہ گوید کہ در فرہنگ انیا تقسیم بر پان (آرو) پان۔ بقول آصفیہ ہندی۔ اسم نیز برانی ندارد مولف عرض کند کہ ہمین مذکر۔ ایک قسم کا خوشبودار پتا جس کو ہندی پتا لغت در موعده یہ ہمین معنی گذشت و صراحت ہمین روز مرہ یا بیاد شادی وغیرہ میں کہاتے ماخذ ہمدرا نجا کردہ ایم و در نجا ہمین قدر کافی ہیں۔ برگ تنہوں۔ ناگرہیل کا پتا جسکے کہاتے ہست کہ این اصل می نماید و آن مبدل این (آرو) سے منہ سرخ ہوتا ہے۔

ویکھو باس۔ **پان رخصت** اصطلاح۔ صاحب بحر

**پان** بقول برہان بروزن جان برگی باشد گوید کہ در بعض بلاد ہند رسم است کہ بوقت کہ در ہندوستان با ایک و فوغل خوردند تالب با رخصت کردن پان بشخص روندہ می دہند را سرخ گرداند و اللہ اعلم۔ صاحب ناسری گوئی صاحب غمیاث ہم ذکر این کردہ و صاحب کہ معلوم است کہ این لغت ہندی است۔ انڈیم نقلش برداشتہ مولف عرض کند بہار گوید کہ چون آن را اور برگی دیگر برسم ہند کہ فارسیان بر زبان ندارند البتہ پان کہ یہ پیچند سیرہ بروزن خیرہ خوانند و ہر دو لفظ لغت ہندی است و در فارسی زبان ہندو در اشعار میر خسرو و بعض متاخرین آمدہ (ص) تقریب گرفتہ کہ فارسیان استعمالش کردہ اند ایسی گلزار شہادت ہر گرا بیتاب کرد و چون ابدین لحاظ اگر (پان رخصت) را کہ مرگب

اصفافی است بنگ اصناف استعمال کنند که چاره نیست جزین که اسم چاند فارسی زبان  
 صبی ندارد (اروو) رختی پان - مذکر - و اینم و ازینکه صاحب جامع هم این را نوشته  
 پانزوه اصطلاح - اسم عدد است که بدون سند استعمال تسلیم کنیم که او متفق اهل زبان  
 سرحست ماخذ این بر (اسم عدد) کرده ایم است (اروو) پرچیا هو شخص -  
 (اروو) پندرا - وکیو (اسم عدد) پانصدوات اصطلاح - صاحبان  
 پان زهر اصطلاح - بقول ابنه بواله اند و غیاث گویند که بدانکه صاحب منصب  
 فرہنگ فرنگ همان پانزهر است مولف پانصدی ذات را بشت لک و ام مقرر با  
 عرض کند که دیگر محققین ازین ساکت و معاصر چون چهل و ام را یک روپیه میشود بدین حساب  
 بجم بزبان ندارند اگر سند استعمال این بشت بشت لک و ام را بشت هزار روپیه شد مو  
 آید تو اینم عرض کرد که مبدل همان (پانزهر) عرض کنند بیان این عالی از فضولی نباشد  
 است که گذشت و ال هلمه بدل شد بنون و این اصلا محاوره عجم نیست بلکه  
 چنانکه نموده و نمونه (اروو) وکیو پانزهر - پانصدی کسی را نامند که مشاہر او در  
 پانصد اصطلاح - بقول برهان و جامع سرکار پانصد روپیه مقرر باشد البته این  
 بیفتح نون و سین بی نقطه بر وزن بالوند یعنی محاوره زبان است و مخولان پانصدی  
 پرسیده و احوال گرفته - صاحبان موید و آن را ملازم معزز دانند و ذکر پانصد بیان اکثر  
 هم ذکر این کرده اند - خان آرزو و سراج از زبان شان شنیده ایم و پان در این اصطلاح  
 بر نقل قول محققین قانع مولف عرض کند مبدل پنج است که نون بالفت بدل شد

چنانکہ نقل و نقل و حیم عربی بدل شد بنون مجاز آن (اردو) الف (۱) قوت اور امتقا	چنانکہ نقل و نقل و حیم عربی بدل شد بنون مجاز آن (اردو) الف (۱) قوت اور امتقا
چنانکہ بو نخورد و بلند (اردو) پانصدی پیدا کرتا (۲) جلد مرنا (ب) الف کا مضارع	چنانکہ بو نخورد و بلند (اردو) پانصدی پیدا کرتا (۲) جلد مرنا (ب) الف کا مضارع
اس معترض ملازم کو کہتے ہیں جس کی تنخواہ مہینہ پانچ سو روپیہ ہو۔	اس معترض ملازم کو کہتے ہیں جس کی تنخواہ مہینہ پانچ سو روپیہ ہو۔
بحوالہ سفر نامہ ناصر الدین شاہ قاجار نقشہ	بحوالہ سفر نامہ ناصر الدین شاہ قاجار نقشہ
شہر یا عمارت در کو چکی بطریقہ کہ از (ڈوبین)	شہر یا عمارت در کو چکی بطریقہ کہ از (ڈوبین)
ہیئت اعلیٰ بملاحظہ رسد صاحب بول	ہیئت اعلیٰ بملاحظہ رسد صاحب بول
چال صراحت مزید کند کہ در ایسی زبان	چال صراحت مزید کند کہ در ایسی زبان
(پنورامہ) یعنی دور نما نقشہ زانامند کہ	(پنورامہ) یعنی دور نما نقشہ زانامند کہ
در قد کو چاک درست کرده باشند مولف	در قد کو چاک درست کرده باشند مولف
عرض کند کہ مفرس است کہ فارسیان تحت	عرض کند کہ مفرس است کہ فارسیان تحت
را بالف بدل کرده اند چنانکہ بر منان	را بالف بدل کرده اند چنانکہ بر منان
را از منان (اردو) چوٹے اسکیل کا نقشہ	را از منان (اردو) چوٹے اسکیل کا نقشہ
جس کو خوردین میں دیکھنے سے اہلی قبہ	جس کو خوردین میں دیکھنے سے اہلی قبہ
نظر آئے۔ مذکر۔	نظر آئے۔ مذکر۔
پانہ اصطلاح۔ بقول برہان و جامع	پانہ اصطلاح۔ بقول برہان و جامع
بروزن شانہ (۱) چو بک تنگی باشد کہ در	بروزن شانہ (۱) چو بک تنگی باشد کہ در
زیر در خانہ نهند تا روی در بستہ کشورہ نگردد	زیر در خانہ نهند تا روی در بستہ کشورہ نگردد

و (۲) در دو گران بشکاف چوبی دارند تا نسیکنند. صاحب سرور می بر معنی اول و دوم  
 در بریدنش سهولت دست و بدو کفش و سوم قانع. صاحب ناصری بذکر هر سه  
 دوزان در فاصله کفش و قالب گذارند. معنی مذکور نقل صراحت قول رشیدی نسبت  
 صاحب جهانگیری بذکر هر سه معنی بالا گوید معنی اول کند. صاحب موید بر معنی اول  
 که (۳) در زیر ستون بگذارند تا راست قانع. خان آرزو در سراج بذکر هر سه معنی  
 بایستد و آثار خانه و پهنانه و نهانه نیز گویند حکیم بیان کرده بر بان و صراحت مزید رشیدی  
 نام خروسه) ترا خانه دین است و دانش بترک معنی پنجم گوید که غالب آنست که صراحت  
 درون شوک بدین خانه سخت کن در به پانه مزید رشیدی و معنی اول یکی است و آنچه  
 صاحب رشیدی بذکر هر چهار معنی بالا میفرماید صاحب بر بان نوشته به تحقیق زرسید مولف  
 که (۵) یعنی انتظار باشد بلغت در می و عرض کند که اسم مفعول ترکیبی است یعنی نهاده  
 بصراحت معنی اول می فرماید که چوبکی است شده و در پا و کنایه از چوب کوبکی که در آستانه در  
 بر یک طرف آن سوراخی باشد و معنی باریک یا در دیوار قائم کنند یعنی که بالاند کور شد  
 دوران کنند چنانچه آن چوب با سالی حرکت و معنی دوم و سوم مجاز آن و از معنی چهارم  
 کند و آن طرف که سوراخ دارد و دیوار پاره چوبی مراد است که در زیر ستون نهند  
 کنند و چون خواهند که در خانه بسته شود آن و در عمارات زمانه حال عوض این پاره  
 را به پشت در باز افکنند و آنرا چلر و هم چوب سنگ مسطح و صاف قائم کنند و معنی پنجم  
 خوانند آنرا آنکه قوت پهل مرد بان و نا اگر سند استعمال پیش شود اسم جامد و آنهم

و بدون سند تسلیمش نکنیم کہ دیگر محققین از زبان کا گرا جو سوچی جوتی میں سمانچے کے ساتھ ہر کتے  
از ان ساکت اندانچہ کسر ذنون را بہ فتح بدل میں تاکہ سمانچے کو نکالنے میں آسانی ہو۔ ذکر  
کرد اند تصرف مجاورہ زبان باشد و گویج (۱) (۲) وہ لکڑی کا کڑا یا مراد است از سہ طہر  
(۱) پتی۔ بقول اصفیہ۔ موش۔ وہ لکڑی جو کواڑ (ذکر) جو تہم کے نیچے قائم کرے میں جس کو  
کے اندر کٹائی کی بجائے لگاتے ہیں مولف۔ کن میں گدرائی کہتے ہیں (۵) انتظار  
معرف کرتا ہے کہ یہی ترجمہ جسکے پر ہی گزرتا ہے دیگر انتظار۔  
یہاں وہ لکڑی کا ورا ذکر مراد ہے جو کہ وہ (۱) پتی یا پتھار (۲) کھڑکی (۳) صابون  
کی نیچے کی چوکت یا دیوار میں اسکر کے (۴) پتی اور ان پر تھی (۵) ب (۶) بول  
فریبت سے تو ہارستے ہیں اور دونوں ٹون (۱) پتی اور پتھر (۲) پتھر ترک کردن  
کہ نہ کرنے کے بعد اندر سے اس کو پڑنا (۳) آن (۴) بدیں (۵) بتولش (۶) آمدن  
پر پڑھا دیتے ہیں جس کی وجہ سے پہلے ان میں (۱) و داخل شدن در ان مولف عرض کند  
اس کو دکن میں بیان کہتے ہیں از زبان نام (۱) ہرگز وائق فیاس است و (الف) مراد  
دکن میں اڑتھا ہے۔ اڑتھا ہمیشہ وہ دن (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) آن بہ کہ نہ ہند  
پٹون کے بیچ میں قائم ہوتا ہے اور میان نیچے یا بعد اسے پاگر رختہ ان از گل تمبر پر  
و ذنون کا مقصد ایک ہے (۲) وہ لکڑی کا (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) کہ بہستان شہان پا  
کڑا جو تھکا رنگت چوب میں رکھتے ہیں تاکہ آہ نہ ہند پو دست پر وہ سر منزل درویشا  
چلانے میں آسانی ہو۔ ذکر (۳) وہ لکڑی است جو دیگر محققین ذکر میں نکر وہ اندیشی

ندارد که معاصرین عجم بر زبان دارند (آر و) الف | پادشاه رگبنا و اصل هوناب (ب) ترک کر (ج) و کپو الف  
**پانی** | صاحب رشیدی گوید که معنی آب اگر چه لغت هندی است ولیکن چون سنائی در کلام  
 خود آورده بنا بر آن قائم کرده شد (س) نه در آن محده خدر و مید و پونه در آن دیده  
 قطره پانی یا خان آرزو در سراج گوید که صاحب جهانگیری این را بکسر نون و یای محرو  
 یعنی آب نوشته و هیچ معلوم نشد که این لغت مخصوص هندی است یا در زبان فارسی نیز آمده  
 ولیکن حکیم سنائی استعمال این فرموده و صاحب رشیدی جزم هندی بودن این کرده تحقیق است  
 که آوردن کلمه هندی در شعر فارسی بچند وجه منظر آمده یکی آنکه اشعار بدان کنند و دوم آنکه  
 التزام آوردن الفاظ هندی در اکثر اشعار با اشعار مبدوء خود کرده باشند سوم آنکه لفظی که  
 آرد علم باشد و سوای این آوردن لفظ هندی در شعر صحیح و درست نباشد درین صورت  
 شعر سنائی درست نیست ولیکن حق آنست که این لفظ مشترک است در هر دو زبان از عالم  
 توافق السانین پس صاحب رشیدی خطا کرده و صاحب جهانگیری غافل است از تحقیق  
 (تم کلامه) مولف عرض کند که ما این لغت را در جهانگیری نیافتم نسخه که پیش ماست  
 معتبرترین نسخه است پس چاره جزین خیال نباشد که یا اینکه در نسخه ماترک شد یا در نسخه  
 خان آرزو تحریف است و آنچه صاحب رشیدی این را هندی داند درست است  
 و آنچه خان آرزو این را مشترک در هر دو زبان می پندارد و باستناد استعمال سنائی درست  
 باشد و معاصرین عجم هم تصدیق این می کنند که در کلام قدما استعمال این بگوش خورده  
 خان آرزو و فضولی می کنند که رشیدی را خطا وارد اند و جهانگیری را غافل از تحقیق می پندارند



و خود رانی و اندک غیر از سخن آرائی درین لغت کاری نکرده (اُردو) پانی - بقول آصفیہ ہندی - مذکر - دیکھو آب کے پہلے معنی -

**پانی پیت** | اصطلاح - بقول انند بھو الہ | کذا فی الشرف نامہ و در قمنیہ مذکور است کہ پانی فرہنگ فرہنگ بکسر نون مفتوح باسی فارسی و سکون فوقانی نام شہری است در ہند کہ از وہلی بفاصلہ پنجاہ میل واقع است مولف عرض کند کہ مرکب از ہر دو لغت ہندی است (اُردو) پانی پیت - ایک شہر کا نام ہے جو دہلی کے مضافات میں واقع ہے - مذکر -

**پانید** | بقول جہانگیری بانون کسورویای پانیدہ بہ تھائی سوم باشند ہی ہوز آخرہ معروف توئی از حلو یا تست مانند شکر لیکن از شکر فرو تر و غلیظ باشد و معرب آن فانیذ و آنرا بتازی کعب الغزال خوانند - صاحب رشیدی ہم این را آورده گوید کہ سخت تر باشد صاحب مویذ گوید کہ شکرست مثل شکر برگ و شکر قلم و فرماید کہ با ذال معجمه عوض وال پہلہ ہم آمدہ وہی جو سخت ہوتی ہے - مذکر -

از روی قاعدہ خود ذال فانیذ تعریب این است | پانید | بقول بہان و جامع (۱) قند سفید باشد

و (۲) بقول بعضی شکر برگ و زانید معرب آن مرکب از پان و یاسی نسبت و دال زانید همچون  
 صاحب سروری ذکر معنی اولی کرده (بستان شفتالو و شفتالو و هرگاه تعریب این فانیذ  
 سد) ز بنگاه حاتم کی پیر مرد طایب و درم قرار یافت همچنان عربی و ان پانید را هم بذا  
 سنگ پانید کرد و در رازنی چنین یابید در مخرجی بجهت استعمال کردند و ما با خان آرزو اتفاق  
 که پیش از ساد تنگ شکر برگ و بجا که معنی دوم فرمایند واریکم که معنی حقیقی است و استعمال این معنی  
 که نوعی از حلوا که کعب الفزانش گویند صاحب اول بر ائمه و محققین نه باشد ان بر سبیل مجاز  
 تا صریح بذر که هر دو معنی با آن گوید که منسوب بدان (۱) که در (۱) قند سفید - موتث (۲) و کبر پانید  
 را پانیدی گویند و از نجاست علی پانیدی پانیر اصطلاح بقول انند و موتث (۱) ترین پست  
 از شعرائی آل خاقان که در چهار مقاله نظامی (۲) طنب بلند و در رازنی گویند مولف  
 عروضی مرقوم است خان آرزو در سراج بذر عرض کن که اسم جامد فارسی زبان است و  
 هر دو معنی بالا گوید که تحقیق آنست که همان شکر برگ ما این را بدون سند استعمال تسلیم نکنیم که  
 است پس این را از حلوا الفز و دیگر قرار دادن هر دو محققین بالا هستند تراوانند و محققین اهل زبان  
 درست نباشد مولف عرض کند که شکر برگ خصوصاً و دیگر همه محققین عموماً ازین ساکت  
 بجای خودش می آید که شکر پاره یا به صورت معاصرین مجسم هم بر زبان ندارند (۱) و (۲)  
 برگ می سازند و (پانید) بدال موهله اصل (۱) پست زمین موتث (۲) بلند و در هموار  
 این است که بشکل پان ساخته می شود رسی - موتث -

پا و بقول برهان و جهانگیری بسکون و او (۱) یعنی شستن و پاکیزه کردن - صاحب رشیدی

یذکر این گوید کہ از زمین مانو و است پازہر کہ بجایش گذشت کہ در اصل (پا و زہر) بود کہ می آید صاحب ناصر می ہم ذکر این کردہ مولف عرض کند کہ ما تعریف بالا را پسند نمیکنیم بلکہ شوہرگی و پاکیزگی باشد و بانی معنی اسم جادو انیم صاحب دلیل ساطع کہ محقق سنسکرت است می فرماید کہ بزبان سنسکرت ربیع را گویند و در ۱۲ بفارسی ہم بہین معنی مستعمل و ما ہم این را بر زبان معیار ہم یافتہ ایم کہ یک در ربیع را ایک (پا و بالا) گویند و در مکاتیب قدیمہ ہم استعمال این یافتہ کہ تین آن عجمی الاصل بودند و از زبان سخن طہرانی ہم این را شنیدہ ایم (اُردو) (۱) پاکیزگی شوہرگی موتث (۲) چوتھائی موتث -

(۳۷۶)

(۱) پا و اشدن مصدر اصطلاحی (۱) بقول ہارثی پا و اکشیدن (پرتیزی) مصدر اصطلاحی

(۲) پا و اگردون (۲) یعنی نوز قمار آمدن طفل کنارہ کردن ازان مولف عرض کند کہ

د فرماید کہ حالاً در محاورہ خصوصیتی نامندہ (سید موافق قیاس است (ظہوری ۵) پا چرا اشرف ۵) ترا ہد آخر بد رمیکدہ پایش داشتہ و اکشید از رہ جنگ و با ظہوری نہ بازوان دختر آخرت آخر پس دنیا شدہ (بیانا ۵) صلح و (اُردو) پاؤن کہنچنا بقول اصغیہ باکہ بودی شب کجا رفتی عنایت را کہ بستہ ترک کو چہ گردی کرنا - چلنے پھرنے سے ہاتھ بیوفاگو یا بزم غیر باو اکر دہ و دارستہ ہم ذکر اٹھانا مولف کی رائے میں اس فارسی این کردہ صاحب بھر گوید کہ مرادون (پا پارشن) مصدر کا ترجمہ کنارہ کرنا - بازانا - دکن میں است کہ گذشت مولف عرض کند کہ ما صرا (پاؤن کہنچنا) ہی عام معنوں میں مستعمل ہے کامل ہمدرا بجا کردہ ایم (اُردو) ویکہر پا پارشن جیسے ہم نے اس کا ہے پاؤن کہنچ لیا - یعنی

<p>ہم نے کتارہ کیا۔</p>	<p>صاحبان موید و جہانگیری گویند کہ بمعنی پاچک</p>
<p>(الف) یاویر اصطلاح۔ بقول برہان بفتح</p>	<p>است کہ بجایش گذشت۔ صاحب ناصر بجو</p>
<p>بامی فارسی بروزن و اوگر معنی قدرت و توانا</p>	<p>برہان ذکر این کردہ مولف عرض کند کہ صراحت</p>
<p>و تاب و طاقت۔ صاحب ناصر ذکر این کردہ</p>	<p>مانذبر (پاچک) کردہ ایم و این مزید علیہ نسبت</p>
<p>از فردوسی سند و ہد (س) ستودان ہی خواہد</p>	<p>زیادت و اد میاں دو کلمہ چنانکہ برومند و چونند</p>
<p>زال زر چندانو ہی جنگ را پاو پر چ صاحب</p>	<p>(ارو) دیکھو پاچک کے دونوں معنی۔</p>
<p>موید ہم ذکر این کردہ و خان آرزو در سراج</p>	<p>پاورق اصطلاح۔ بقول بہار کلمہ کہ پائین</p>
<p>(ب) پاویر و اشتن   را بسنی تاب و طاقت</p>	<p>صفحہ کتاب نویسند مطابق صفحہ آئندہ و آنرا در عن</p>
<p>و اشتن آوروہ مولف عرض کند کہ معنی</p>	<p>رکابک گویند (ملاحظہ فرما) گوشہ گیر اوراق</p>
<p>لفظی این خصوصیت دارد با پرند و لیکن در</p>	<p>گردون را بود چون پاوورق و پاوورق سازد</p>
<p>مماوردہ زبان مستعمل است بطور عام و موافق</p>	<p>درست اوراق را اگر ابتر است چ صاحب</p>
<p>قیاس (ارو) (الف) طاقت۔ قدرت۔ یونٹ</p>	<p>محر ہم ذکر این کردہ خان آرزو در چراغ ہدایت</p>
<p>(ب) طاقت رکھنا۔ قدرت رکھنا۔</p>	<p>ہم این را آورده مولف عرض کند کہ مختلف</p>
<p>پاوچک اصطلاح۔ بقول برہان و جامع</p>	<p>(پائین ورق) کہ فارسی و انان ہند انرا ترک</p>
<p>بفتح حمیم فارسی بروزن چار یک سرگین کا خشک</p>	<p>گویند (ارو) ترک۔ بقول آصفیہ۔ ارو۔</p>
<p>شدہ و را گویند اعم از انکہ خود خشک شدہ یا</p>	<p>موت۔ وہ کلمہ یا لفظ جو صفحہ تمام ہو جانے</p>
<p>پا بدست پہن ساختہ خشک کردہ باشند</p>	<p>کے بعد جدول سے باہر صفحے کے اخیر کونے پر</p>

<p>صنوع آئندہ کے شروع کی عبارت میں سے لکھنے کی کوئی اور چہ عجب گر بریدہ شدہ تا کی بروسی          ہیں یہ ہندسہ کی جگہ کام دیتا ہے۔ پاورق۔ شیشہ زہا تو ان گذشتہ (قدسی سے)          خارجہ (اسیر سے) بہر تسکین دیکھتا ہوں بحرین بریدہ شدہ قدمش ساعتی اذان درو بام          جب میں کتاب پر ترک ایک ایک جزو کی دو دو پہر با کتاب گرفتن خوشم برای ہیں مولف          ملتی نہیں</p>	<p>اصطلاح۔ بقول برہان لفتح ثالث          اور ای قرشت و سکون نون و حیم مفتوح بہ نون          دیگر زودہ۔ خلخال را گویند و آن حلقہ ایست از طلا          و نقرہ و امثال آن کہ زمان در پامی کنند ما جان</p>
<p>عرض کنند کہ (پا از جای بریدن) بجائیش گذشتہ          (قدم از جای بریدن) بجائیش خواهد آمد          ضرورت نہداشت کہ این را بموقع جا دهند          (ارو) دیکھو (پا از جای بریدن)</p>	<p><b>پاورنجن</b>          اور ای قرشت و سکون نون و حیم مفتوح بہ نون          دیگر زودہ۔ خلخال را گویند و آن حلقہ ایست از طلا          و نقرہ و امثال آن کہ زمان در پامی کنند ما جان</p>
<p>اصطلاح۔ بقول صاحب          جہانگیری در شیدی و بحر و سروری و نامری ذکر          بول چال بحوالہ معاصرین عجم معنی کلاہ عمارت          این کردہ اند مولف عرض کند کہ مستغف          (پاورنجن) کہ گذشتہ (ارو) دیکھو پاورنجن          مفترس (پیولین) لغت انگلیسی است بہند</p>	<p><b>پا و زہر</b>          این بہان است کہ بعض حروف مفترس۔ ہم او گوید کہ فارسیان          اشارہ این بر (پا و زہر) بہ وال مہلہ سوم گذشتہ          (پا و یون) ہم گویند۔ صاحب رہنما بحوالہ          سفرنامہ ناصر الدین شاہ قاجار (پاوی لین)</p>
<p>اصطلاحی          (پا و یون) ہم گویند۔ صاحب رہنما بحوالہ          سفرنامہ ناصر الدین شاہ قاجار (پاوی لین)          را ہم معنی مطلق خانہ آدرود کہ بجائیش می آید</p>	<p><b>پا و قدم از جا بریدن</b>          بقول انند ترک آند و شد کردن (سلیم سے) پایم          و آن ہم مزید علیہ (قلب بعض) مفترس است</p>

کلاه عمارت و سقف خانه را در معنی این واخل کنایه از گرفتاری کسی باشد که نتواند از معشوق  
 کردن ضرورت ندارد و در انگلیسی زبان **پین** بنمود شکیباشود. خان آرزو در سراج گوید که  
 نیمه یا شامیانه یا مکانی را گویند که سقف **مبدل** پابند است یعنی مطلق بند پا و تخصیص  
 فراخش همچون نیمه باشد (اُرو) بگله نگر **پاسی** گنه گاران از خصوصیت مقام ناشی شده  
**پاوند** اصطلاح - بقول برهان بر وزن **پا** چنانکه ذات کلمه دلالت بران دارد **مولف** عرف کند  
 (۱) بندی باشد که در پای گنه گاران و مجرمان که صراحت کامل بر پابند گذشت در اینجا همین قدر کافی  
 گذارند. صاحبان جهانگیری و جامع هم ذکر این است که این **مبدل** آنست چنانکه آب و آو دیگر بیج و ما این  
 کرده اند. صاحب رشیدی صراحت فرزند کند **را در کل** معانی مراد آن **دایم** (اُرو) **دیکو** پابند  
 که پابند مغیر آنست نه لغتی دران صاحب **پاویلون** اصطلاح - همان **پاولون** که اشاره  
 ناصری گوید که (۲) بندستوران هم (۳) این هم را بنجا کرده ایم (اُرو) **دیکو** پاولون -

**پاه** بقول انند بحواله فرهنگ فرنگ بر وزن باه در فارسی زبان معنی طعام و غذا باشد  
**مولف** عرف کند که معاصرین عجم بر زبان ندارند و دیگر محققین اهل زبان هم ازین مساکت  
 فارسی قدیم باشد (اُرو) غذا - مونت -

**پاپک** بقول برهان بر وزن آپک معنی پنجه که باپک بهین معنی بجایش گذشت که **مبدل**  
 باشد آن باوزاری است که دروان را کنند این است و صراحت ما خداین هم را بنجا کرده ایم  
 صاحبان جهانگیری و رشیدی و ناصری و جامع (اُرو) **دیکو** باپک -  
 و سراج ذکر این کرده اند **مولف** عرف کند **پاپکیدن** بقول برهان بر وزن وار سید

<p>پا و آهنگ مرکب از پا و معنی پائیدن و آهنگ          معنی قصد یعنی چیزی که قصد پائیدن آن کرده          مولف عرض کند که پاچنگ (۱) یعنی دریکه          کوچک و (۲) یعنی کفش گذشت و پاشنگ          معنی (۳) نوشته کوچک انگور و (۴) خیار          و خربزه و غیره که برای تخم نکا پدارند و بلحاظ          معانی بالا (۵) یعنی خلخال و (۶) یعنی پاشنگ</p>	<p>معنی شکنجه کردن صاحبان رشیدی و سروری          ذکر این کرده اند - صاحب بحرین راسیالمشرف          گوید که غیر ماضی و مستقبل و اسم مفعول نمی آید و لطف          عرض کند که از اسم مصدر پاک که گذشت این          مصدر را وضع کرده اند و آنچه بوجه گذشت          مبدل همین باشد چنانکه تپ و تب (اگر دو)          و یکپو با یکپیدن -</p>
<p>تراز و وظا هر این مبدل پاچنگ و پاشنگ          و پاشنگ است و فرماید که پاچنگ و پاشنگ          معنی خلخال هم مراد است پا و رنجن          است و تبدیل سین همله به های هوز چنانکه          خروس و خرزه و همچنین تبدیل شین معجمه با          های هوز چنانکه گذارش و گذاره و برای          خنی تخم این را لغت مستقل و انیم که مرکب          است از پا و آهنگ (اگر دو) و یکپو          پاچنگ (۳) و (۴) و یکپو پاشنگ (۵) و یکپو          پا و رنجن (۶) و یکپو پاشنگ -</p>	<p><b>پاچنگ</b> اصطلاح - بقول برهان بر وزن          است و فرماید که پاچنگ و پاشنگ          خلخال هم مراد است پا و رنجن          صاحب جهانگیری بر مراد          صاحب ناصری مراد          معنی خلخال و معنی کفش          مراد است این که می آید صفا          مراد است پاچنگ و پاشنگ کما مراد          فان آرزو و سراج گو          فرماید که بعضی گفته اند که مختلف</p>

<p>پاہنگہ اصطلاح - بقول برہان الفتح کان  فارسی بروزن آئندہ (۱) کفش و پامی افزار  را گویند و (۲) بمعنی پابرخن و ظلمان صاحب  جہانگیری بر کفش قانع (نظامی لے) بردن کن  پا زین پاہنگہ تنگ پڑ کہ کفش تنگ و ارد  پامی رالتنگ پڑ (فردوسی لے) بدستان  وستینہ در راز شد پڑ پاہنگ و مساز کے دوسرے معنی -</p>	<p>پاہنگہ اصطلاح - بقول برہان الفتح کان  فارسی بروزن آئندہ (۱) کفش و پامی افزار  را گویند و (۲) بمعنی پابرخن و ظلمان صاحب  جہانگیری بر کفش قانع (نظامی لے) بردن کن  پا زین پاہنگہ تنگ پڑ کہ کفش تنگ و ارد  پامی رالتنگ پڑ (فردوسی لے) بدستان  وستینہ در راز شد پڑ پاہنگ و مساز کے دوسرے معنی -</p>
<p>پامی بقول برہان و جہانگیری و رشیدی و  سروری و ناصری و جامع و سراج بسکون  تتمانی بروزن جامی (۱) همان پاکہ گذشت  ربعربی آزار جل خوانند - بہار گوید کہ چے  مخفف این است یا پامی مشع پی و فرماید کہ  آبلہ پرورد - آبلہ پرورد - آبلہ ریز - آبلہ فرسا - آبلہ  فرسو - بخواب رفته - پر آبلہ - خفتہ - خواب آلود  خواب گزین - خوابیدہ از صفات و قلم و مقرر  از تشبیہات اوست (اسیر لے) کی می شود  شکستہ کوش و امن وطن پڑ پامی طلب کہ آبلہ پرورد</p>	<p>پامی بقول برہان و جہانگیری و رشیدی و  سروری و ناصری و جامع و سراج بسکون  تتمانی بروزن جامی (۱) همان پاکہ گذشت  ربعربی آزار جل خوانند - بہار گوید کہ چے  مخفف این است یا پامی مشع پی و فرماید کہ  آبلہ پرورد - آبلہ پرورد - آبلہ ریز - آبلہ فرسا - آبلہ  فرسو - بخواب رفته - پر آبلہ - خفتہ - خواب آلود  خواب گزین - خوابیدہ از صفات و قلم و مقرر  از تشبیہات اوست (اسیر لے) کی می شود  شکستہ کوش و امن وطن پڑ پامی طلب کہ آبلہ پرورد</p>



<p>غیر نیست و (صائب ۷) بی پای آبله ریز آفتقد      ترا جسم و ک غوطه زد و بگر رشته های موج سراب و این کرده (ظاہر غنی سے) فی جایی درون فتن      (دولت ۷) صائب جیکنی پاتی طالب آبله فرسود و فی پای برون شد و در ماند و این دائره ام      سیر کس بتنامی که رسید است رسبداست و (انتمت) <sup>خان</sup> پچو جلاجل و بہار گوید کہ پنجمینی مجاز است۔      عالی ۷) جاوہ خط فقط زہر قطرہ خونست مرا و <b>مولف</b> عرض کند کہ مجاز معنی اول باشد      قلم پاقلم مشق جنونست مرا و (حکیم زلالی ۷) (ارو) دیکھو پا کے دوسرے معنی۔</p>	<p>پای ما اندر جهان و خان آرزو در سر لاج ذکر      این کردہ (ظاہر غنی سے) فی جایی درون فتن      پای برون شد و در ماند و این دائره ام      رسبداست و (انتمت) <sup>خان</sup> پچو جلاجل و بہار گوید کہ پنجمینی مجاز است۔      ہر قطرہ خونست مرا و <b>مولف</b> عرض کند کہ مجاز معنی اول باشد      (حکیم زلالی ۷) (ارو) دیکھو پا کے دوسرے معنی۔</p>
<p>پریدی گرنگہ پیش از چنایش و بریدی راہ را (۳) پای۔ بقول برہان و ناصر صبر      مقرض پایش و <b>مولف</b> عرض کند کہ پاکہ بند کردن <b>مولف</b> عرض کند کہ معنی تحمل باشد      تھانی زائدہ گذشت اصل است و این مزید و نظر بر اعتبار صاحب ناصر کہ اہل لسانت      آن همچون جاو جاوی۔ اسم جاو فارسی زبان برانہ یعنی راجای دادہ ایم و استعمال این از نظر ما      رجل و ہمہ مرکبات آن برین صادق می آید و ہمہ گذشت مشتاق سند استعمال می بشیم (ارو)      ملحقات این بران تسامع محققین است کہ ہر دو صبر۔ تحمل۔ بندگر۔</p>	<p>پای ما اندر جهان و خان آرزو در سر لاج ذکر      این کردہ (ظاہر غنی سے) فی جایی درون فتن      پای برون شد و در ماند و این دائره ام      رسبداست و (انتمت) <sup>خان</sup> پچو جلاجل و بہار گوید کہ پنجمینی مجاز است۔      ہر قطرہ خونست مرا و <b>مولف</b> عرض کند کہ مجاز معنی اول باشد      (حکیم زلالی ۷) (ارو) دیکھو پا کے دوسرے معنی۔</p>
<p>رابدہ جایی جا دادہ از (ارو) دیکھو پا کے (۴) پای۔ بقول برہان و سروری و ناصر      پہلے معنی۔      معنی مقاومت چنانکہ گویند بانفلان پای      (۳) پای۔ بقول برہان و چنانگیری و ناصر و نداری (نظامی سے) بر آتم میا و کہ جنیم زجای      جامع معنی تاب و طاقت قدرت (مولوی منو) نزار و پریشہ بابل۔ پای و صاحب جامع گوید      (۵) ماورین فن صفدریم و پہلوان و کس ندارد کہ معنی ثبات است۔ خان آرزو در سر لاج ذکر</p>	<p>پای ما اندر جهان و خان آرزو در سر لاج ذکر      این کردہ (ظاہر غنی سے) فی جایی درون فتن      پای برون شد و در ماند و این دائره ام      رسبداست و (انتمت) <sup>خان</sup> پچو جلاجل و بہار گوید کہ پنجمینی مجاز است۔      ہر قطرہ خونست مرا و <b>مولف</b> عرض کند کہ مجاز معنی اول باشد      (حکیم زلالی ۷) (ارو) دیکھو پا کے دوسرے معنی۔</p>

<p>این کرده گوید کہ حق آنست که این معنی مجازی خود بر خود پیکام دولت پامی و بجز و حشمت است نہ حقیقت بہ بہار گوید کہ بد معنی استعارہ مان پرمولف عرض کند کہ چرائی گویند کہ ہم باشہ (ولہ) بشرطے کم جان خود جامی اولیٰ حاضر پائیدن است کہ بجایش می آید شامل یہ کہ ہرگز تا ہم سر از پامی او پرمولف عرض کند ہمہ معانی او (اُرو) ہمیشہ قائم رہ پائیدن کہ مجاز معنی اول و متعلق بہ معنی دوم است کہ از کما امر حاضر اس کے تمام معنوں پر شامل (دیوہو) سندوم نظامی معنی مقابلہ و مقاومت پیدا پائیدن۔</p>	<p>این کردہ گوید کہ حق آنست کہ این معنی مجازی خود بر خود پیکام دولت پامی و بجز و حشمت است نہ حقیقت بہ بہار گوید کہ بد معنی استعارہ مان پرمولف عرض کند کہ چرائی گویند کہ ہم باشہ (ولہ) بشرطے کم جان خود جامی اولیٰ حاضر پائیدن است کہ بجایش می آید شامل یہ کہ ہرگز تا ہم سر از پامی او پرمولف عرض کند ہمہ معانی او (اُرو) ہمیشہ قائم رہ پائیدن کہ مجاز معنی اول و متعلق بہ معنی دوم است کہ از کما امر حاضر اس کے تمام معنوں پر شامل (دیوہو) سندوم نظامی معنی مقابلہ و مقاومت پیدا پائیدن۔</p>
<p>(۷) پامی۔ بقول برہان معنی فرو برد چہ چیز بچون</p>	<p>(اُرو) مقابلہ۔ مذکر۔ مقاومت۔ موتث۔</p>
<p>(۸) پامی۔ بقول برہان معنی پائیدگی و باقی و پامی کوہ و پامی حصار و پامی دیوار۔ صاحب ہمیشہ بودن۔ صاحب جامع گوید کہ معنی بقا و دوام است۔ بہار گوید کہ معنی تمکن و استقرار گوید کہ معنی بیخ و بنیاد است و معنی تحت مجاز باشد</p>	<p>(۸) پامی۔ بقول برہان معنی پائیدگی و باقی و پامی کوہ و پامی حصار و پامی دیوار۔ صاحب ہمیشہ بودن۔ صاحب جامع گوید کہ معنی بقا و دوام است۔ بہار گوید کہ معنی تمکن و استقرار گوید کہ معنی بیخ و بنیاد است و معنی تحت مجاز باشد</p>
<p>پائیدن کہ معنی جاوید بودن می آید (اُرو) پائیدگی۔ دیر پائی کہہ سکتے ہیں۔ موتث۔ (حکیم زلالی) بہ پامی سندس عاشق بردخت</p>	<p>پائیدن کہ معنی جاوید بودن می آید (اُرو) پائیدگی۔ دیر پائی کہہ سکتے ہیں۔ موتث۔ (حکیم زلالی) بہ پامی سندس عاشق بردخت</p>
<p>(۹) پامی۔ بقول برہان و رشیدی و سروری کند اقبال را ہم خدمت بخت پرمولف</p>	<p>(۹) پامی۔ بقول برہان و رشیدی و سروری کند اقبال را ہم خدمت بخت پرمولف</p>

استعمال می کنند (آرو) به چیز که استنبا موتث  
 حصه زیرین میس ویدار کا پایه - رینج وینا و موتث  
 (۸) پای - بقول رشیدی یعنی پائیده و همپائی  
 کنند و مقاومت نمایند - ازینجاست که گویند  
 فلان پای ندارد یعنی برابر می با او نمی تواند کرد  
 و برابر او قائم نیار و کرد - صاحب سروری هم ذکر کرده که  
 این کرده (نظامی) کیست درین و سنگ ویرانی  
 کولن الملک زند جز خدای پو خان آرزو درین (آرو) دیکه پاسه که پہلے معنی -

**بذکر نیمعنی سند (دیر پا) و بد مولف غرض کند پای آدم بند شدن**

که همه محققین بالاسکندری خورده اند که معنی فاعلی  
 اصلا از پای پیدا نیست و سند بالامستعلق به اسم  
 فاعل ترکیبی است که بدون ترکیب بالفعلی دیگر قائم نه شد  
 این معنی حاصل نمی شود و ماصراحت کاملش بر اسم  
 فاعل ترکیبی کرده ایم (آرو) ناقابل ترجمه -

(۹) پای - بقول بهار و بعضی مواضع استعاره  
 نیاید (آرو) پاؤن جمننا - پابند ہونا -

**است (ظہوری) به پروانه پای شمع و چراغ**

برنگینی لاله باغ داغ و سرپوش در پای مینا  
 ذکر این کرده از معنی ساکت و سندی که از

استعمال - صاحب آصفی

صائب پیش کند متعلق بہ (پای پرنگ آمدن) کہند (اُرو) دیکھو پای، اشتق یہ اس  
 است مولف عرض کند کہ سکندری خورد کا مضارع ہے۔

وجہ (پا آمدن) چیز نیست (اُرو) پای اور اصطلاح یہ بقول انڈیکوالہ  
 ناقابل ترجمہ۔

پای آن حمید مقولہ۔ بقول صاحب عرض کند کہ موافق قیاس است و اسم فاعل

انڈینی (۱) قوت سر نیافت و گریخت و قیل ترکیبی (اُرو) توانا۔ قادر۔ تو تہ کہ تکتے بن  
 (۲) ترک کردن و عزلت گرفتن مولف نے پای آوردن مصدر اصطلاحی بقول

کند کہ می بایست کہ (پای چیدن) قائم کند بہار قیام و استقامت گرفتن (انوری ۵)  
 ماضی مطلق را برنگ مقولہ قائم کردن و بیل باکفش ابری نیار و پای پادش بھرمی نگیز

آن می مصدری آوردن فضولی است صراحت نام پ صاحب بحر (پای آوردن بر چیزی)  
 کامل بر (پای چیدن) می آید و نیایچ (اُرو) را بہمین معنی آورده مولف عرض کند کہ

دیکھو پای چیدن۔  
 نظر بر معانی پای موافق قیاس است

پای آن ندارد مقولہ یہ۔  
 (رو) قیام اور استقامت اختیار کرنا قائم

و سوید و انڈی ای مقدور و امکان آن ندارد پایا بقول برہان با تحتانی بالف کشیدہ (۱)

مولف عرض کند کہ پای معنی طاقت و قدرت بمعنی قائم باشد چنانکہ گویند عرض پایا بحکم

گذشت و (پای داشتن) بجای خودش می آید است یعنی قائم بحکم است۔ صاحب ناصری

پس ضرورت نہ داشت کہ این را بطور مقولہ قائم بگذر معنی بالا گوید کہ (۲) بمعنی ثابت قدم باشد

(منہ ۷) ہوس کنندسی پویہ در طریق سلوک نک کہ بر معنی ششمی آید۔ خان آرزو بذر معنی بالاد  
ولی بایہ دور پویہ مردورہ پایا پڑ صاحب موید ہم گوید کہ قوسی می فرماید کہ آبی کہ عمیق نباشد و  
ذکر این کردہ۔ صاحب سفرنگ بشرح چہل و شش و شتا و در دوران نتوان کرد و در چراغ ہدایت  
فقہ (نامہ شیخ افرام) ذکر این معنی پایندہ ہم این را آورده مولف عرض کند کہ صاحب  
و برقرار کردہ مولف عرض کند کہ از مصدر سفرنگ بشرح سی و ششمی فقہ (نامہ شیخ افرام)  
پائیدن پامی امر حاضرش و زیادت الف در ذکر این معنی کردہ۔ ظاہر قلب اصفاقت آبی  
آخرش افادہ معنی فاعلی کند چنانکہ از گوی۔ گویا باشد معنی آبی کہ بوسیله پامی آن را عبور توان  
و از جوی جو یا (آرو) (۱) قائم (۲) ثابت قدم۔ و ما با سروری اتفاق داریم کہ در کلام سنائی  
پایاب اصطلاح۔ بقول برہان و جہانگیری کہ بالاند کو رشد پایاب معنی قعر آب است  
و سروری و ناصری و موید و جامع و بحر بوزن (آرو) پایاب۔ بقول آصفیہ۔ اما رو پانی  
شاو اب (۱) آبی را گویند کہ پامی بر زمین آن برسد کہ گہرا۔ و ریاضی وہ جگہ چہان سے آدمی اپنے  
و از انجا پیادہ توان گذشت بر خلاف قعر آب۔ پیرون سے اتر جات۔ گہاٹ۔  
(حکیم سنائی ۵) امی نہ جودت سحاب بحر محیط پڑ (۲) پایاب۔ بقول برہان و جہانگیری و رشیدی  
دل را و تو بحر بی پایاب پڑ (خاقانی ۵) بحر بی پایاب۔ معنی و موید و جامع و بحر معنی پایندگی و پیشگی  
دارم پیش و میدانم کہ پاست پڑ در جزیرہ بازمانم و باقی بودن (فردوسی ۵) امید من آنست  
ز آتشین پل نگذرم پڑ صاحب سروری گوید کہ کماندر بہشت پڑ دل پاک من بدرود ہر کشت  
و بیت حکیم سنائی ہم پایاب معنی قعر آب معلوم میشود اسخت از آنست کان باب من پڑ گیتی بی خواست

پایاب من پو خان آرزو در سراج ذکر این بحوالہ ذکر این بحوالہ جہانگیری کرده مولف عرض کند  
 جہانگیری کرده مولف عرض کند کہ این را مجاز معنی دوم دانیم دیگر بیج (ارو) <sup>مت</sup>  
 یا لفظ بیج تعلق نیست و چاره جزین نیست کہ این دیکھو پاسے کے دوسرے معنی۔

را خرید علیہ (پای معنی نیم اور انیم کہ الف و تخم) پایاب بقول بر بان و موید و بکر معنی متقاو  
 دوران زائد است و جاوار کہ این را بد معنی بسیار کہ ترا این گوید کہ از تہ حریف بر آمدن  
 مجاز پایا و انیم و مویدہ۔ زائد چنانکہ آشتا و است و حق آنست کہ بنا برین مشا علیہ چنانکہ <sup>ست</sup>  
 ناشاب (ارو) ہمیشگی بقا موث۔ دیکھو خان آرزو در سراج ذکر این بحوالہ مولف  
 پاسے کے پنجون معنی۔  
 عرض کند کہ این معنی تعلق بنا برین معنی مجاز معنی

(۳) پایاب بقول بر بان و جہانگیری و سرور <sup>می</sup> سوم باشد (ارو) دیکھو پاسے کے دوسرے معنی

و موید و جامع و بکر و بہار تباب و طاقت و توانا (۵) پایاب بقول بر بان و جہانگیری و رشیدی

(سجدی ۵) با فراغت چند سازم ترک و موید و جامع و بکر معنی چاہی و آب انباری

تہنایم نیست و دستگاہ صبر و پایاب شکلیا نیم کہ زینہ پایا بران ساختہ باشند تا مردم با سا

نیست پو (حکیم اسدی ۵) ز ایران جزا نیست آب ازان بر وارند (حکیم نزاری قہستانی ۵)

ہم تاب من پو ند اور ہم او نیز پایاب من پو <sup>جست</sup> حیات منست و ممکن نیست پو زو میسر بہ بیج

رشیدی بذر این گوید کہ این معنی نیز راجع بہ پایند <sup>جست</sup> سبایم پو ای و ریجا گر آب زر بودی پو و آخری

(فردوسی ۵) کہ این راہ را نیست پایاب او کو ز آب پایا ہم پو صاحب رشیدی صراحت فرید

وزگی کند چرخ را تاب او پو خان آرزو در سراج کند کہ پایاب دیر آب باشند و آن را ہی است

<p>که از آن بچاه در توان شد بخت آب برداشتن - شود خصم او غرق در یای غیرت پندیندورین          تان آرزو در سراج ذکر این بحواله جهانگیری کرده - بحر پر شور پایاب پختان آرزو در سراج این          و بقول بعضی راهی که از آن بچاه توان شد بخت - یعنی قعر دریا و رود گوید و حوضی که در زیر زمین          برداشتن آب مولف عرض کند که مرکب لغمانی است - او سر و لبه با سازند و غالباً دو جا یعنی پایان آب است          یعنی پایه بای آب و از آب چاه و امثال آن مراد - یعنی خود آب که در پایان است یا جای که پایان          باشد و خود آن قسم چاه را پایاب گفتن که زیند در آن آب است و در چراغ هدایت هم ذکر این کرده          باشد بجز باشد (آرود) و باولی حسین - بذر سند طغرا گوید که در نیجا پانک تکلف معنی          شیر بیان بنی هون - موتث - یا باولی من آرنیکا اول هم راست می آید مولف عرض کند که          راسته - مذکر - پای معنی سقمتش گذشت پس اینهم مرکب لغمانی</p> <p>(۴) پایاب - بقول برهان و سروری و موتید و بحر است یعنی ته آب (آرود) تهاه - بقول تخبیه          و بهار یعنی ته حوض و دریا را نیز گویند که بحر بی دریا - سمندر - کنوس کی ته کی زمین - موتث -          قعر خوانند (خاقانی ۵) جا بل نرسد در سخن شرف (۶) پایاب - بقول رشیدی معنی گذرگاه آب          تو آرمی کوفت بر سر آید و پیرایه پایاب پختان - مولف عرض کند معاصرین مجرم و مختص این زبان          (۷) گل کبود که بر تافت آفتاب بران پوز چشم از معنی ساکت - پای آب را گذرگاه آب          و دیده نهان گشت در بن پایاب پختان (طغرا ۸) گفتن من و جیه موافق قیاس است بر سبیل مجاز          سبک روان طریقت چو بگذرند از آب کباب و این ننگ اضاغتست باشد به تبدیل مده          و در مشوروی آب شان پایاب پختان (علی خرمسانی با مقصود - بدون سند استعالی نمی دانند)</p>	<p>که از آن بچاه در توان شد بخت آب برداشتن - شود خصم او غرق در یای غیرت پندیندورین          تان آرزو در سراج ذکر این بحواله جهانگیری کرده - بحر پر شور پایاب پختان آرزو در سراج این          و بقول بعضی راهی که از آن بچاه توان شد بخت - یعنی قعر دریا و رود گوید و حوضی که در زیر زمین          برداشتن آب مولف عرض کند که مرکب لغمانی است - او سر و لبه با سازند و غالباً دو جا یعنی پایان آب است          یعنی پایه بای آب و از آب چاه و امثال آن مراد - یعنی خود آب که در پایان است یا جای که پایان          باشد و خود آن قسم چاه را پایاب گفتن که زیند در آن آب است و در چراغ هدایت هم ذکر این کرده          باشد بجز باشد (آرود) و باولی حسین - بذر سند طغرا گوید که در نیجا پانک تکلف معنی          شیر بیان بنی هون - موتث - یا باولی من آرنیکا اول هم راست می آید مولف عرض کند که          راسته - مذکر - پای معنی سقمتش گذشت پس اینهم مرکب لغمانی</p> <p>(۴) پایاب - بقول برهان و سروری و موتید و بحر است یعنی ته آب (آرود) تهاه - بقول تخبیه          و بهار یعنی ته حوض و دریا را نیز گویند که بحر بی دریا - سمندر - کنوس کی ته کی زمین - موتث -          قعر خوانند (خاقانی ۵) جا بل نرسد در سخن شرف (۶) پایاب - بقول رشیدی معنی گذرگاه آب          تو آرمی کوفت بر سر آید و پیرایه پایاب پختان - مولف عرض کند معاصرین مجرم و مختص این زبان          (۷) گل کبود که بر تافت آفتاب بران پوز چشم از معنی ساکت - پای آب را گذرگاه آب          و دیده نهان گشت در بن پایاب پختان (طغرا ۸) گفتن من و جیه موافق قیاس است بر سبیل مجاز          سبک روان طریقت چو بگذرند از آب کباب و این ننگ اضاغتست باشد به تبدیل مده          و در مشوروی آب شان پایاب پختان (علی خرمسانی با مقصود - بدون سند استعالی نمی دانند)</p>
---	---

تسلیم نیکیم (اردو) پانی کی راہ موٹت۔ گزر گاہ ہے۔ صاحب آصفی ذکر این کرده مولف عرض کند کہ  
 (۸) پایاب۔ بقول رشیدی معنی غلص از بہا آب (پا از پیش بدر رفتن) بجاییش گذشت صراحت کامل  
 و بسند این همان سند فروسی آورده کہ بزمنی دوم و سہم ہمد را بنجا مذکور (اردو) دیکھو پا از  
 گذشت۔ خان آرزو در سراج بحوالہ رشیدی ذکر پیش بدر رفتن۔  
 این کرده گوید کہ این محل تعجب است چرا کہ ہمینی پامی از پیش رفتن **اصطلاحی**  
 و زہنگ ہای معتبر نیست۔ مولف را باغافا آصفی روانند ذکر این کرده اند مولف عرض  
 آرزو اتفاق است و سند محولہ متعلق بدین معنی نباشد کہ ہم ان (پا از پیش رفتن) کہ گذشت و سہم  
 و معنی ترکیبی ہم بیچ تعلق ازین نداد۔ طالب سند ہمد را بنجا مذکور (اردو) دیکھو پا از پیش رفتن۔  
 دیکھو می باشیم و سکوت معاصرین عجم و متفقین اہل زبان **اصطلاحی** بقول  
 ہم تقاضای این می کند (اردو) ہنلگون سے بہار کتایہ از بیجا کردن پای مولف عرض کند  
 بچنے کا ذریعہ۔ مذکر۔  
 پای ابرنجن **اصطلاح**۔ بقول رشیدی (سہ) دوش دست طہیم سلسلہء عشق تو بیت پای  
 اند مراد آن پای ابرنجن کہ گذشت مولف عرض پای خیل خردم لشکر غم از چا برد و صاحب انند  
 کند کہ صراحت این بر اورنجن گذشت و حقیقت نقل نگار بہار (اردو) پاؤن اس کی جگہ پر  
 ماخذ برابرنجن آن عام است برای دست و پاؤ قائم نہ ہنا۔ لغزش ہونا۔  
 این مخصوص برای پا (اردو) دیکھو پا اورنجن۔ پای از چا بریدن **اصطلاحی**  
 پای از پیش بدر رفتن **اصطلاحی** بقول بہار روانند همان (پا از چا بریدن) کہ



گذشت **مولف** عرض کند که در اینجا تسمائی زائده که این کنایه باشد (جمهوری سه) تیز شوقان  
 بر لفظ یا زبانه کرده اند و بگره بیچ سندا استعمال این بره کعبه پی راحت خود و پای از دیده بکنند  
 بهمد را بنامند کور (آرود) و یکپو پا از جاست بریدن در بخیلان بنشیند (آرود) و یکپو پا از سر شستن  
**پای از خط حکم بیرون کردن** | مصدر اصطلحی **پای از شادی بزمین نرسیدن**

بجقول بهار روانند کنایه از عدم اقتال و اطاعت | مصدر اصطلحی - صاحبان رشیدی و انند  
 نکرده (میر مغزی سه) بس خصم که پای از خط حکم تو و (جهانگیری و رخا تمه) و بهار عجم و خان آرزود  
 بیرون کرد و کز میغ سرتیغ توان پای در افتاد و کز چراغ هدایت ذکر این کرده اند و این مزید علیه  
**مولف** عرض کند که توافق قیاس است و همان (پا از شادی بز زمین نرسیدن) است  
 بدون و بیرون هر دو یکی است (آرود) که گذشت (تاثیر سه) زویده ترمین آب خورده  
 اطاعت نکرنا - امثال حکم نکرنا - پنداری کز که پای ابر ز شادی نهر سب بزین

**پای از دایره بیرون نهادن** | مصدر **مولف** عرض کند که مصدر اصلی (پا بزین

اصطلاحی - صاحب آصغی ذکر این کرده **مولف** نرسیدن) است و استعمال این در محل شادی  
 عرض کند که همان که بدون تسمائی زائده با لفظ پا و امثال آن میشود (از شادی) ساده اصطلاح  
 گذشت (آرود) و یکپو (پا از دایره بیرون نهادن) داخل کردن ضرورت ندارد و محققین بالا نظر

**پای از دیده کردن** | مصدر اصطلحی - بسند تاثیر نهمین کرده اند و غور بر موضوع نکرده

مراد (پا از سر شستن) است که در مقام (صائب سه) پانم نهر سب بزین از گفتگی بود  
 احترام استعمال این می کنند **مولف** عرض کند | سوره ام بیاتی تو همچون رکاب چشم و معنی مبارک

باز

بعض محققین نے ازہمین مصدر اصطلاحی را از پاژند  
 شادی بر زمین نرسیدن) قائم کرده اند و این  
 تصریح ہندیان است کہ (از شادی) را در اصل  
 اصطلاح کرده اند (آرو) و یکہو (پا از شادی) و در استعمال این کرده اند (آرو) و رو۔  
 بر زمین نرسیدن)۔  
 مذکر۔ سوزش۔ موتث۔

**پای از میان کشیدن** مصدر اصطلاحی پای استدلالیان چوین بود مثل  
 صاحب انند ذکر این کرده مولف عرض کند پای چوین سخت بی تمکین بود صاحبان  
 کہ همان (پا از میان کشیدن) است کہ گذشت خزینہ الامثال و امثال فارسی ذکر این کرده اند  
 و تحتانی بر پای درین زائد است (آرو) و از معنی و محل استعمال ساکت مولف عرض  
 و یکہو پا از میان کشیدن۔  
 کند کہ فارسیان این مثل را بتعریف غیر استحکامی

**پا پاژمی** اصطلاح۔ بقول برہان و انند و بی دلیل تقریری کسی می زنند یعنی آنکہ در تقریر خود  
 بدون ناسازی یعنی سوزش و درد باشند و استحکام ندارد و از دیگر استلال کند تقریر  
 آنرا بصری چوئی گویند مولف عرض کند مستند نباشد (آرو) و کن مین کہتہ ہیں  
 کہ درین مرکب پا یعنی خود است و پاژمی کہ بے دلیل بات و لائل کی تلاش ہے

بزیادت پای مصدری از پاژ است و پاژ **پای افرار** اصطلاح۔ صاحبان انند و  
 یعنی نحو بجایش می آید و پاژمی یعنی بالیدگی و برہان و سرور می ذکر این کرده ہند کہ معنی (۱)  
 و ہمین است اسم مصدر یا زیدین کہ بمعنی کنش پای فرمانید کہ (۲) چو بی را نیز گویند بانام

<p>نعلین کہ جو لاہنگان و باغندگان بوقت باغندگی ہامی ہوتو از کجا پیدا شد۔ تا آنکہ سند استعمال آید پامی بران گذارند و بردارند صاحب جہانگیری پیش نشو و ما این را خرید علیہ (پا افزا) نگویم بر معنی اول قانع (امیر خسرو) طرب زانگونه کہ محققین اہل زبان و معاصرین عجم ازین صاکت بر شہ اشلم کرد و پو کہ پامی انزار حبست و پامی گم کرد اند (اردو) مرتبہ بڑھانے والا۔</p>	<p>مولف عرض کند کہ معنی دوم مرادف پا فشار پامی افشار اصطلاح۔ بقول انند بھوالہ معنی اولش و معنی اول این بر (پا افزا) گذشت فرہنگ فرنگ بہان معنی اول کہ بر پا فشار گذشت و ما معنی دوم را با اعتبار سرور می تسلیم کنیم معاصر مولف عرض کند کہ مزید علیہ آنست بزیاوت عجم ہم بد معنی بزبان دارند تو انیم گفت کہ مجاز تختانی بر لفظ پا (اردو) دیکھو پا فشار کے معنی اول باشد و تختانی بر پا ز اداست پس پہلے معنی۔</p>
<p>پامی افشردن   مصدر اصطلاحی۔ بقول افشردن بہان افشردن پاکہ بجائیش گذشت و بر پامی افزراہ   بقول مویذ الفضلا (پا افشردن) ہم مذکور (ظہوری) ہر ایم امی افزا ایندہ مرتبہ مولف عرض کند کہ این بر سینہ افشردہ پامی پڑ بدہ آن شراب ہوتو لغت برامی تائید فضلامی نماید کہ صاحب مویذ فرمای پڑ مولف عرض کند کہ موافق قیاس پیش کرد پامی معنی مرتبہ و افزا امر حاضر از افزا مجزو (پامی افزا) بدون ہامی ہوتو و را خرام بہار ذکر (پامی افشردن در چہیری) کردہ۔ فاعل ترکیبی است معنی مرتبہ افزا ایندہ و لکن (اردو) دیکھو (افشردن پا)</p>	<p>پامی افشردن   مصدر اصطلاحی۔ بقول افشردن بہان افشردن پاکہ بجائیش گذشت و بر پامی افزراہ   بقول مویذ الفضلا (پا افشردن) ہم مذکور (ظہوری) ہر ایم امی افزا ایندہ مرتبہ مولف عرض کند کہ این بر سینہ افشردہ پامی پڑ بدہ آن شراب ہوتو لغت برامی تائید فضلامی نماید کہ صاحب مویذ فرمای پڑ مولف عرض کند کہ موافق قیاس پیش کرد پامی معنی مرتبہ و افزا امر حاضر از افزا مجزو (پامی افزا) بدون ہامی ہوتو و را خرام بہار ذکر (پامی افشردن در چہیری) کردہ۔ فاعل ترکیبی است معنی مرتبہ افزا ایندہ و لکن (اردو) دیکھو (افشردن پا)</p>

<p>محققین ذکر این نکرده و ظاہراً ہر دو اسکندری      و ناصر می و جامع بروزن مایان (۱) آخر و انتہا خوردہ اند۔ صاحب جامع از اہی زبانت      و نہایت ذکر آنہ ہر چیز (مسعود سعدی) نیست اگر باعتبارش انہمینی را از بحر و لفظ پایان تسلیم      پایان شغل من پیدا پڑہست یک شغل کش نہ کنیم مختلف (پایان مجلس) : انہم برسین مجاز لکن      پایاست (سعدی ع) پایان آمد این دفتر حکایت      ہچمان باقی پڑ مولف عرض کند کہ مرکب مجلس کی آخری صفت۔ موتث مجلس کا آخر۔ مذکر۔      است از پامی و الف و نون کہ افادہ چنی نسبت (۳) پایان۔ بقول برہان و جامع صفت فعال      کند و ذکرش بر (ان) گذشت پس معنی لفظی و کفش کن مولف عرض کند کہ انہم متعلق بی      این منسوب بہ پا و کنا یہ از آخر ہر چیز کہ پامی ہم اول است و معنی صفت فعال از پایان مجلس      آخر ہسم انسانست (اُردو) پایان۔ بقول پیدا میشود اگر باعتبار جامع کہ از اہل زبان      تصفیہ۔ فارسی۔ اسم مذکر۔ آخر۔ انتہا۔ انجام۔ است مجر و پایان را بد معنی گیریم مختلف پایان      (۴) پایان۔ بقول برہان و جامع پامین مجلس مجلس باشد کہ صفت فعال در پایان مجلس می باشد      و صاحب موتث این را بمعنی آخر مجلس گفته مولف (اُردو) جویتون کی صفت۔ جویتون کی جگہ۔ موتث      عرض کند کہ مجر و پایان بد معنی نیست بلکہ معنی (۵) پایان۔ بقول برہان و موتث۔ سرحد ملک      حقیقی خود کہ بر معنی اول گذشت و چون این را مولف عرض کند کہ متعلق بمعنی اول و بدو      مضامین کنند سیوی مجلس انہمینی پیدا می شود سندا استعمال از مجر و لفظ پایان انہمینی را تسلیم      از نیجاست کہ غیر از برہان و جامع دیگری از نہ کنیم و اگر سندا استعمال پیش شود مختلف (پایان) ملک</p>	<p><b>پایان</b>   بقول برہان و سرور می و رشیدی      و ناصر می و جامع بروزن مایان (۱) آخر و انتہا خوردہ اند۔ صاحب جامع از اہی زبانت      و نہایت ذکر آنہ ہر چیز (مسعود سعدی) نیست اگر باعتبارش انہمینی را از بحر و لفظ پایان تسلیم      پایان شغل من پیدا پڑہست یک شغل کش نہ کنیم مختلف (پایان مجلس) : انہم برسین مجاز لکن      پایاست (سعدی ع) پایان آمد این دفتر حکایت      ہچمان باقی پڑ مولف عرض کند کہ مرکب مجلس کی آخری صفت۔ موتث مجلس کا آخر۔ مذکر۔      است از پامی و الف و نون کہ افادہ چنی نسبت (۳) پایان۔ بقول برہان و جامع صفت فعال      کند و ذکرش بر (ان) گذشت پس معنی لفظی و کفش کن مولف عرض کند کہ انہم متعلق بی      این منسوب بہ پا و کنا یہ از آخر ہر چیز کہ پامی ہم اول است و معنی صفت فعال از پایان مجلس      آخر ہسم انسانست (اُردو) پایان۔ بقول پیدا میشود اگر باعتبار جامع کہ از اہل زبان      تصفیہ۔ فارسی۔ اسم مذکر۔ آخر۔ انتہا۔ انجام۔ است مجر و پایان را بد معنی گیریم مختلف پایان      (۴) پایان۔ بقول برہان و جامع پامین مجلس مجلس باشد کہ صفت فعال در پایان مجلس می باشد      و صاحب موتث این را بمعنی آخر مجلس گفته مولف (اُردو) جویتون کی صفت۔ جویتون کی جگہ۔ موتث      عرض کند کہ مجر و پایان بد معنی نیست بلکہ معنی (۵) پایان۔ بقول برہان و موتث۔ سرحد ملک      حقیقی خود کہ بر معنی اول گذشت و چون این را مولف عرض کند کہ متعلق بمعنی اول و بدو      مضامین کنند سیوی مجلس انہمینی پیدا می شود سندا استعمال از مجر و لفظ پایان انہمینی را تسلیم      از نیجاست کہ غیر از برہان و جامع دیگری از نہ کنیم و اگر سندا استعمال پیش شود مختلف (پایان) ملک</p>
--	--

<p>دو نیم (اُرو) ملک کی سرحد۔ موٹ۔</p>	<p>در اتحاد قوسین مولف عرض کند کہ مجازاً</p>
<p>(۵) پایان۔ بقول برہان و موید۔ آخر کار۔</p>	<p>اول است دیگر ہیج (اُرو) دائرے کے</p>
<p>مولف عرض کند کہ از مجر و پایان خصوصیت</p>	<p>پہلے نقطہ کا نقطہ آخر سے الحاق۔ مذکر۔</p>
<p>کار پیدا نیست ہمان پایان است کہ معنی اولش</p>	<p>پایان پذیرفتن استعمال۔ صاحب آصفی</p>
<p>گذشت کہ برای انجام ہر چیزی و ہر کاری است</p>	<p>ذکر این کردہ از معنی ساکت مولف گوید کہ</p>
<p>این می شود و از مجر و پایان معنی پایان کار پیدا</p>	<p>بمعنی ختم شدن و یا ختام رسیدن است (نظامی)</p>
<p>نیست بدون سند استعمال این را تسلیم نہ کنیم</p>	<p>چو پایان پذیر و حد کائنات؛ نماں دور اندیش</p>
<p>بزرگان ندارند و تا آنکہ قرینہ بیان نباشد</p>	<p>نہمینی دیگر جہات؛ (اُرو) ختم ہونا۔</p>
<p>پیدائی شود (اُرو) ہر کام کا آخر۔ مذکر۔</p>	<p>پایان خوردن مصدر اصطلاحی۔ بر</p>
<p>(۶) پایان۔ بقول برہان معنی پائین کہ نقیض بالا</p>	<p>(پایان روزی بخورون) می آید (اُرو) دیگر</p>
<p>باشد مولف عرض کند کہ مجاز معنی اول است</p>	<p>(پایان روزی خوردن)</p>
<p>و موافق قیاس و حق آنست کہ یاد وزن ہم در</p>	<p>پاکی انداز اصطلاح۔ ہمان پا انداز است</p>
<p>آخر کلمات افادہ معنی نسبت کند پس این مرگب</p>	<p>بجائش گذشت۔ بہار ذکر این کردہ (والہ ہروی)</p>
<p>ہم از لفظ پای وضع شد و معنی تحت مستعمل</p>	<p>گردید (شکوہ حسن و محبت بیامی مرد نیاز پیکر ہوا)</p>
<p>(اُرو) نیچے۔ تحت۔ مذکر۔</p>	<p>زابلہ افگندہ اند پای انداز پیکر صاحب (۵)</p>
<p>(۷) پایان۔ بقول برہان۔ نزد و اصلان</p>	<p>در ان محفل کہ نبود روی گرمی پای نگذارم پیکر</p>
<p>پیوستن نقطہ آخرین دائرہ سیر است نقطہ اول</p>	<p>سپندم از حریر شعلہ پای انداز میجو اہم پیکر مولف</p>

<p>عرض کند کہ فرید علیہ (پانداڑ) است (اُردو) مولف عرض کند کہ دیگر بہ محققین ازین سنا      معاصرین عجم بزبان ندارند معنی مباد کہ (پایان</p>	<p>و دیگر پانداڑ۔</p>
<p>پایان و آشنی   اصطلاح - صاحب آصفی (خوردون) مصدر اصطلاحی است کہ گذشت      ذکر این کردہ از معنی ساکت مولف عرض کند و این معنی پایان رسیدن است (اُردو) ختم ہونا      کہ معنی انتہا و آشنی است (ساکت یزوی سے) پایانگاہ پامی   اصطلاح - بقول بہار و انند</p>	<p>پایان و آشنی است (ساکت یزوی سے) پایانگاہ پامی   اصطلاح - بقول بہار و انند</p>
<p>رہ سرگشتگان پایان ندارد پچ کہ باشد گرد و باوش (۱) کنایہ از خاک و فرماید کہ اگر مراد از پامی مجموع      میل و فرسنگ پ (اُردو) انتہا رکنا - انتہا قدم و ساق و ران باشد (۲) مراد از پایانگاہ      ہونا جیسے "ان کے ظلم کی کوئی انتہا نہیں رہی۔ پای۔ قدم خواہد بود (خواجہ نظامی سے) نہ سپید      ان کی ہربائی کی کوئی انتہا نہیں ہے" کسی کردن از برای تو پسر مادہ پایانگاہ پامی تو پ</p>	<p>رہ سرگشتگان پایان ندارد پچ کہ باشد گرد و باوش (۱) کنایہ از خاک و فرماید کہ اگر مراد از پامی مجموع      میل و فرسنگ پ (اُردو) انتہا رکنا - انتہا قدم و ساق و ران باشد (۲) مراد از پایانگاہ      ہونا جیسے "ان کے ظلم کی کوئی انتہا نہیں رہی۔ پای۔ قدم خواہد بود (خواجہ نظامی سے) نہ سپید      ان کی ہربائی کی کوئی انتہا نہیں ہے" کسی کردن از برای تو پسر مادہ پایانگاہ پامی تو پ</p>
<p>پایان دیدن   مصدر اصطلاحی - صاحب معنی مولف عرض کند کہ گاہ و گہ ہر دو یکی است      ذکر این کردہ از معنی ساکت مولف عرض و معنی دوم حقیقی است و معنی اول مجاز آن      کند کہ معنی انتہا بودن است و موافق قیاس (اُردو) خاک - سوٹ (۲) پاؤن کاٹا      (باقر کاشی سے) بیابان محنت را ندیدم ہیچ پایا مقام - مذکر۔</p>	<p>پایان دیدن   مصدر اصطلاحی - صاحب معنی مولف عرض کند کہ گاہ و گہ ہر دو یکی است      ذکر این کردہ از معنی ساکت مولف عرض و معنی دوم حقیقی است و معنی اول مجاز آن      کند کہ معنی انتہا بودن است و موافق قیاس (اُردو) خاک - سوٹ (۲) پاؤن کاٹا      (باقر کاشی سے) بیابان محنت را ندیدم ہیچ پایا مقام - مذکر۔</p>
<p>خبر نشیندم از مہنون بصر ایسکہ من بودم پلاؤن پای اور سخن   اصطلاح - صاحب رشیدی      ذکر این کردہ مولف عرض کند کہ ہمان</p>	<p>خبر نشیندم از مہنون بصر ایسکہ من بودم پلاؤن پای اور سخن   اصطلاح - صاحب رشیدی      ذکر این کردہ مولف عرض کند کہ ہمان</p>
<p>پایان روزی بخوردن   مصدر اصطلاحی پای اور سخن است کہ گذشت (اُردو) دیگر      بقول بھرا نقطاع حیات و باخر رسیدن روزیکہ پای اور سخن۔</p>	<p>پایان روزی بخوردن   مصدر اصطلاحی پای اور سخن است کہ گذشت (اُردو) دیگر      بقول بھرا نقطاع حیات و باخر رسیدن روزیکہ پای اور سخن۔</p>

<p>پاندرین رو بی دلیل پڑ صاحبان بجز و انشد ہریان بہار مولف عرض کند معنی فعلی این ہتہا رفتن و خود سرانہ رفتن است و کنایہ از بی رہنما رفتن کہ گذشت صاحب بجز مراد ہتہا رفتن است (اُرو) بے رہنما راست چلنا۔ بے رہنما جانا۔</p>	<p><b>پای اوڑارہ</b>   اصطلاح۔ بقول ہریان بفتح ہمزہ و سکون و اوڑا از فارسی بالٹ کشیدہ در ای بی نقطہ مفتوح یعنی دووم (پای اوڑارہ) است کہ گذشت صاحب بجز مراد ہتہا رفتن است (اُرو) بے رہنما راست چلنا۔ بے رہنما جانا۔</p>
<p>پای باز   اصطلاح۔ بقول بہار و انشد ہریان رشدی و سراج یعنی رقص مولف عرض کہند کہ این سبڈل و مزید علیہ آنست کہ فارسی بہار و انشد ہریان بقول بہار و انشد ہریان رشدی و سراج یعنی رقص مولف عرض کہند کہ این سبڈل و مزید علیہ آنست کہ فارسی بہار و انشد ہریان بقول بہار و انشد ہریان</p>	<p>صاحب جہانگیر شفق با ہریان مولف عرض کہند کہ این سبڈل و مزید علیہ آنست کہ فارسی بہار و انشد ہریان بقول بہار و انشد ہریان رشدی و سراج یعنی رقص مولف عرض کہند کہ این سبڈل و مزید علیہ آنست کہ فارسی بہار و انشد ہریان بقول بہار و انشد ہریان</p>
<p>پای باخستن   مصدر اصطلاحی۔ صاحب بمعنی رقص کردن۔ این اسم فاعل ترکیبی است برای این ہمہ میتوان قیاس کرد (پاسے بازیدن) رشدی و سراج یعنی رقص مولف عرض کہند کہ این سبڈل و مزید علیہ آنست کہ فارسی بہار و انشد ہریان بقول بہار و انشد ہریان</p>	<p>مصدر اصطلاحی۔ صاحب بمعنی رقص کردن۔ این اسم فاعل ترکیبی است برای این ہمہ میتوان قیاس کرد (پاسے بازیدن) رشدی و سراج یعنی رقص مولف عرض کہند کہ این سبڈل و مزید علیہ آنست کہ فارسی بہار و انشد ہریان بقول بہار و انشد ہریان</p>
<p>پای بازی   اصطلاح۔ صاحبان بجز و بہار عجم و انشد رشدی و سراج یعنی رقص کردن بمعنی رقص کردن بمعنی رقص کردن بمعنی رقص کردن</p>	<p>رشدی و سراج یعنی رقص مولف عرض کہند کہ این سبڈل و مزید علیہ آنست کہ فارسی بہار و انشد ہریان بقول بہار و انشد ہریان رشدی و سراج یعنی رقص مولف عرض کہند کہ این سبڈل و مزید علیہ آنست کہ فارسی بہار و انشد ہریان بقول بہار و انشد ہریان</p>
<p>پای باخود نہادون   مصدر اصطلاحی کہ حاصل بالمصدر (پای بازییدن) است رشدی و سراج یعنی رقص کردن بمعنی رقص کردن بمعنی رقص کردن بمعنی رقص کردن</p>	<p>مصدر اصطلاحی کہ حاصل بالمصدر (پای بازییدن) است رشدی و سراج یعنی رقص مولف عرض کہند کہ این سبڈل و مزید علیہ آنست کہ فارسی بہار و انشد ہریان بقول بہار و انشد ہریان</p>

(اُردو) (۱) رقص سماج - مذکور (۲) ناچنا - رقص کرنا کنکہ معنی حقیقی است یعنی بافتن از پامی و جاوازی

**پامی بافت** اصطلاح - بقول بران بابی کہ این را معنی مجتہد بافتن ہم گیریم و این دراصل

ابجد بالفت کشیدہ و بیغای زودہ جو لاپسہ و بافتنہ مختلف از پامی بافتن است کہ کلمہ آرد و محاورہ را گویند و بعضی جاگاہ خوانند - صاحبان ہمانکہ عذت شد (اُردو) نمانا۔

و رشیدی و ناصرہ و سروری و بکر و سراج و جانت **پامی بافتی** اصطلاح - بقول اشند بحوالہ

ہم ہمین معنی آورده (استاد غنصری سے) انتم از فرہنگ فرنگ فرد حساب باقی مولف عرض

جو داوغنا برگیست گفت بر پامی بافت و بر کنند کہ ہر دو متعین سکندری خوردہ اند فاریان

ضراب (حلیم آذری سے) داند خورد کہ پامی نیامی باقی باقی تعداد بقایا را گویند کہ در فرد حساب

بروز رزم (با حملہ رکاب کز ابلکہ پامی بافت) بعد وضع خرچ از جمع باقی ماند کہ در اصطلاح

(اپوشکور سے) کشا و زو آہنگ و پامی بافت سیاق آزا سلک ہم نامند (اُردو) سلک -

پویکار باشند و سرشان بکان (مولف) وہ رقم جو فرد حساب کے آخر پر آمدنی سے خرچ

عرض کنند کہ موافق قیاس است و اسم فاعل کو وضع کرنے کے بعد باقی نکلے - مونتث -

ترکیبی معنی بافتندہ از پامی (اُردو) جلاہا - **پامی بدامان پچیدن** مصدر اصطلاحی

دیکھو آہو حشی - بقول آصفی ترک آمد و شد کردن (قاسم مشہدی)

**پامی بافتن** استعمال - صاحب آصفی سے (محبت پامی صبری گر بدامان یک نفس پچید)

ذکر این کردہ بسندش ہمان شعر ابو شکور بلخی زرد در پنجد یوسف گریبان زینجا را پچید **مولف**

آورده کہ بر پامی بافت گذشت **مولف** عرض کنند کہ موافق قیاس است (اُردو)



ترک آمد و رفت کرنا۔ آنا جانا بند کرنا۔

**پاکی برپا کی نہادون**

مصدر اصطلاحی

(الف) پاکی بدامن افشرون

مصادر بقول بجز متابعت و پیروی کردن۔ بہار و

(ب) پاکی بدامن پیچیدین

اصطلاحی انندھین را (پاکی برپا کی کسی نہادون) نوشتہ

(ج) پاکی بدامن کشیدن

بقول مولف عرض کند یعنی نداد کہ ہر دو کی است

انند ہر سہ یعنی ترک آمد و شد کردن (طالب آملی (اُرو) پیروی کرنا۔ قدم پر قدم رکھنا۔ بقول

الف) طالب توفیق گیر و صل بتان کہ باز پو پای اصفیہ کسی کی پیروی کرنا۔ کسی کے ڈونگون پر چلنا

طلب بدامن حرمان نشر وہ ایم پڑو برای (ب) (الف) پاکی بر پشت اسپ و آوردون

بہان شعر قاسم مشہدی آوردہ کہ بر (پاکی بدامن پیچیدین) گذشت مولف عرض کند کہ ہر سہ

مصادر موافق قیاس است و در سند آملی است

مصدر افشرون است یعنی نداد کہ افشرون و

افشرون ہر دو کی است و ہمین است پادامن نامی پڑ صاحب بجر (ب) را آوردہ مولف

افشرون و پیچیدین و کشیدن کہ بجایش گذشت

و این مزید علیہ آنت کہ تحتانی برپا زیادہ کردہ

و سندی از طالب آملی بر (پا بدامن افشرون) کہ معاصرین عجم بزبان ندادند (اُرو)

ہم گذشت کہ متعلق بالف است (اُرو) گہوڑے پر سوار ہونا۔

دیکھو پاکی بدامن پیچیدین۔

(الف) پاکی بر پی رسیدن

مصادر

<p>اصطلاحی - بقول  <b>پای برپیدن</b>   مصدر اصطلاحی - بقول</p>	<p>اصطلاحی - بقول  <b>پای برپی نہاؤن</b>   مصدر اصطلاحی - بقول</p>
<p>پہا روا نند (۱) بمعنی گرختن (نورالدین ظہوری صاحب رشیدی و صاحب جهانگیری و لطیفات) (۲) بانفشاندن دست چپند گوش پڑ برچیدن (۳) بافتانیدن دست چپند گوش پڑ برچیدن (۴) بافتانیدن دست چپند گوش پڑ برچیدن (۵) بافتانیدن دست چپند گوش پڑ برچیدن</p>	<p>بقرہ بھر دو بمعنی متابعت و پیروی کردن (۱) بانفشاندن دست چپند گوش پڑ برچیدن (۲) بانفشاندن دست چپند گوش پڑ برچیدن (۳) بانفشاندن دست چپند گوش پڑ برچیدن (۴) بانفشاندن دست چپند گوش پڑ برچیدن (۵) بانفشاندن دست چپند گوش پڑ برچیدن</p>
<p>اصطلاحی - بقول  <b>پای برداشتن</b>   مصدر اصطلاحی - بقول</p>	<p>اصطلاحی - بقول  <b>پای برداشتن</b>   مصدر اصطلاحی - بقول</p>
<p>اصطلاحی - بقول  <b>پای برجا</b>   مصدر اصطلاحی - بقول</p>	<p>اصطلاحی - بقول  <b>پای برجا</b>   مصدر اصطلاحی - بقول</p>
<p>اصطلاحی - بقول  <b>پای بردون</b>   مصدر اصطلاحی - بقول</p>	<p>اصطلاحی - بقول  <b>پای بردون</b>   مصدر اصطلاحی - بقول</p>